

جهانی به رنگ زعفران

فریدالدین رادمهر

مقدمه:

دو عبارت نخست لوح حکمت این چنین شروع می‌شود:^(۱)

۱. «کتاب انزله الرحمن من ملکوت البیان وانه لروح الحیوان لاهل الامکان تعالی الله رب العالمین یذکر فیہ من یذکر الله ربّه انه لهو النبیل فی لوح عظیم. ۲. «یا محمّد، اسمع النداء من شطر کبریا من السدرة المرتفعة علی ارض الزعفران انه لاله الاانا العلیم الحکیم.»^(۲)

به این معنا که کتابی است که خداوند از ملکوت بیان نازل فرمود و این کتاب، روح حیوان برای اهل امکان است و پروردگار عالمیان، متعالی است. در این کتاب، یاد کسی می‌شود که خدای خویش را ذکر می‌کند و او نبیل یعنی محمّد قائنی است. گویی در این عبارت نخست، جمال قدم به معرفی مخاطب لوح اقدام می‌فرمایند و در عبارت دیگر، حضرت خویش را معرفی می‌نمایند چه که می‌فرمایند: ای محمّد، ندا را از شطر کبریا از درخت مرتفع بر ارض زعفران بشنو که می‌گوید: جز من خدای علیم حکیم، خدایی نیست.

مخاطب لوح حکمت، معروف است و در عبارت نخست، او معرفی می‌شود؛ اما در عبارت دوم که خداوند از مکان خویش یاد می‌کند، آن را ارض زعفران می‌نامد و صریحاً اعلان می‌کند که در شطر کبریا، ارض زعفرانی هست که سدره بلندی^(۳) در آن واقع است که سخن می‌گوید. شاید به تعبیری، ارض زعفران، منطقه قائنات

باشد که گیاه زعفران در آن می‌روید؛ اما پُر پیداست که این نظر با دیگر مدلولات عبارت نمی‌خواند.^(۴)

آن چه آدمی را به حیرت وا می‌دارد، آن است که فقط در این لوح نیست که سخن از ارض زعفران به میان آمده است. در الواح دیگر، ذکر این ارض آمده است، چنان که در لوحی، نه فقط از ارض زعفران یاد شده است، بلکه آن را تعریف نیز می‌فرمایند:

«به لسان پارسی بشنو این که سؤال از آیه مبارکه نمودی، قطب جنت فردوس مقامیست که الیوم مقرّ عرش عظمت الهی واقع، و سدره قدس در مقامی ظهور حقّ جلّ جلاله و آن، سدره مبارکه در ارض زعفران یعنی ارضی که منبت و مبارک و مقدّس و معطر است، غرس شده. جمیع اسمای حسنی که در بیان و این ظهور در الواح از قلم اعلیٰ جاری شده، مقصود نفس ظهور است. در مقامی به قلم اعلیٰ مذکور و در مقامی به امّ‌الکتاب مسطور و هنگامی به افق اعلیٰ و لوح محفوظ و به کتاب مسطور و به امّ‌البیان نامیده شده، و فی‌الحقیقه از جمیع آنچه ذکر شد، در مقامی مقدّس و منزّه و مبرّاست...»^(۵)

همان‌طور که از بیان مبارک مستفاد می‌گردد، این ارض زعفران، ابدأ این دنیایی نیست بلکه به چهار صفت ممتاز است؛ منبت و مبارک و مقدّس و معطر. مراد از سدره مرتفع در آن، نفس ظهور است که در نتیجه، ارض زعفران را یکی از عوالم الهی داخل در عالم امر، معنا می‌کند. به عبارت دیگر، از آن جا که ظهور الهی در عالم امر در شئون گوناگون ظاهر می‌شود، هر شأنی از آن متعلّق به عالمی است که هم وجود دارد و هم متعلّق به عالم امر است. لذا ارض زعفران در زمره کلماتی نظیر ارض حمرا و ارض خضرا است^(۶) یعنی عوالم قضا و قدر است، اما به این اوصافی

که خاصّ اوست، برترین ارض عالم امر یا به تعبیر ملیح جمال ابهی، قطب جنّت فردوس است.

۱. ذکر ارض زعفران

نباید چنین گمان کنیم، این اصطلاح فقط به آثار جمال قدم محصور است، بلکه باید گفت، از ارض زعفران در آثار حضرت باب اشارات بسیاری می‌توان سراغ گرفت. به سبب اختصار در کلام، در این مقام به معدودی از آثار ایشان از جمله، تفسیر سوره یوسف حضرت رجوع می‌کنیم. حضرت اعلیٰ در این اثر قیوم‌الاسماء، در سه مورد، ذکر ارض زعفران می‌فرماید. پیش از نقل این سه مورد، گفتنی است که در خلال تفسیر سوره یوسف، مکالمه روحانی دو شخصیت به نحو چشمگیری دیده می‌شود. شخصیت نخست، همانی است که القای آیات بر حضرت باب می‌نماید و حضرتش را به «قره العین» می‌نامد و برای نخستین بار، در سوره چهارم، سوره مدینه، بی‌پرده ظاهر می‌شود. و شخصیت دوم، آن است که القای آثار می‌پذیرد و خطاب «یا سیدالاکبر» به شخصیت اول تقدیم می‌نماید. اما، نخستین اشاره به قره العین به این عبارت صادر می‌گردد:

«یا قره العین فاضرب علی اهل المدینه ضربا علی المثلین فی النفسین قد قدر الله لاحدهما حول الباب جنّتين من الشجرین مرتفعا احدهما یسقی الماء فی الحوضین و لآخر یشرب الماء فی الکأسین و هما قد کانا بان الله فی حول النار فی المائین موقوفا و علی الآخر نهرین فی ارض المغربین و قد کان له حسان فی إحدى الخلیجین فقال لصاحبه الاولین انکما علی الامر فی الآخرین و انی ما اظن الحق فی الساعتین قائمتین فهو علی الکفر بالیقین للانفس نفسه و للنفسین بعده تالله الحق فانصفوا بالحق فای النفسین فی الحزبین قد کان حول النار محمودا.»^(۷)

این بیان حضرت اعلیٰ را حضرت عبدالبهاء به خواهش یکی از مؤمنان تفسیر فرمودند. مراد از این دو نفس، یکی اوّل من آمن و دیگری اوّل من اعرض (خوار) است که برای شخص اوّل دو جنّت در نظر گرفته شده است، که در وصف این دو جنّت، بلافاصله حضرت عبدالبهاء سخن از ارض زعفران به میان می‌آورند:

«ولقد زين الله كلتا الجنّتين المدّاهمتين بالشّجرين المرتفعين بالحقّ علي اتلال القوّة والقدرة ارض الزّعفران جبل المسك كثيب الاحمر وكلّ واحد منهما انشعبت اغصانه وتفننت افنانه وتورّق وازهر واثمر وامتدّ ونشاء و استطال حتّى ملاء الآفاق من جواهر الانجذاب واحاط كلّ العوالم وهذا الشّجران هما مقام الظّهور والبطون.»^(۸)

یعنی خداوند، این دو جنّت را به دو شجر مرتفع مزین کرده است که در ارض زعفران کاشته شده است و این ارض زعفران، بر جبل مسک و کثیب احمر قرار دارد. مسک، همان بوی خوش و معطر است و منبت و مبارک و مقدّس نیز هست، و هر یک از این دو شجر، اغصان و افنانش همه آفاق را احاطه می‌کند و این دو شجر، همان ظهور و بطون حقّ‌اند. باز، در این جا نیز به همان بیان جمال قدم در ارض زعفران باز می‌گردیم که: «وآن سدره مبارکه در ارض زعفران یعنی ارضی که منبت و مبارک و مقدّس و معطر است غرس شده» با کمی دقّت، در می‌یابیم که این توصیف حضرت عبدالبهاء عیناً مطابق با فرموده جمال قدم است.

به تصویرسازی مورد نظر باز گردیم؛ درختی در ارض زعفران است. ارض زعفران در کثیب احمر است که جبل مسک است. کثیب در لغت به معنای توده شن است^(۹) که گاهی نیز (خوب) معنی می‌دهد و در عین حال، نام تپه‌ای است که در عمل حجّ بر سر راه زائران قرار دارد.^(۱۰) جمال قدم به لغت کثیب احمر اشاره

می‌فرمایند که سدره الهی در این جا روییده است. در سوره الملوک بیانی شبیه به آن چه در لوح حکمت آمده است، در همان بدو اثر نازل شده است، به این قرآن:

«اسمعوا نداء الله من هذه الشجرة المثمرة المرفوعة التي نبتت على ارض
كثيب الحمراء بربة القدس و تغنّ بانه لا اله الا هو العزيز المقتدر الحكيم
هذه بقعة التي باركها الله لوارديها و فيها يسمع نداء الله من سدره قدس
رفيع.»^(۱۱)

یعنی، ندای الهی را از این شجره‌ای بشنوید که بر ارض کثیب احمر روییده است و نامش بربه القدس است و شجره به این ندا نغمه می‌سراید که جز او خدایی نیست. این معنا، یادآور قصه موسی در کوه طور نیز هست. درست همین معنا در لوح مربوط به ملک پاریس آمده است و در لوح شیخ نجفی بار دیگر یاد می‌شود:

«يا ملك ان استمع النداء من هذه النار المشتعلة من هذه الشجرة الخضراء
في هذا الظور المرتفع على البقعة المقدسة البيضاء خلف قلزم البقاء انه لا
اله الا انا الغفور الرحيم.»^(۱۲)

کلمه نار و شجره و طور، تذکار وحی بر حضرت موسی است که بار دیگر به آن باز خواهیم گشت. ترادف شجره، سدره و کثیب احمر و ارض زعفران از تشابهات انکارناشدنی در این دو بیان، یکی در سوره الملوک و دیگری در لوح حکمت است. در باره کثیب احمر، حضرت اعلیٰ به صراحت می‌فرمایند که شأنی از مقامات جنان است: «ان کثیب الاحمر و الرفرف شأن من مقامات الجنان»^(۱۳) همین کلمه ررفرف، بار دیگر نشانی از استعاره فوق است چه که ررفرف در اصطلاح اسلامی نام مقام اسرافیل است و از سوی دیگر، نام یکی از دو اسب رسول است که در شب معراج او را به عرش برد.^(۱۴)

در قرآن، سخن از رُفرف خُضر است که در جنات الهی، حوریّات قاصرات بر آن تکیه کردند: «متکئین علی رُفرف خُضر و عبقری حسان و فبائی آلاء ربّکما تکذبان»^(۱۵) بار دیگر به این رُفرف خواهیم پرداخت. تا این جا مسلم است که ارض زعفران و کثیب احمر و رُفرف و سدره نابته در آن، جملگی در احوالات و شئون جنّات قرار دارند. آن چه این معنا را تقویت می کند، همان سه موردی است که در قیوم الاسماء ذکر ارض الزّعفران آمده است، ابتدا ذکر آنها خواهد شد و بعد لختی به تفصیل آن خواهیم نشست. این سه مورد به ترتیب زیر است:

مورد اوّل:

«یا ایّها المؤمنون اتّقوا من یوم الحَقّ انا قد حشرناکم حول النّار و نسئلنکم عما قد فعلتم مع الذّکر بنا الحَقّ انا قد نذیقن المشرکین من حرّ النّار علی اشدّ العذاب عظیما و لنوفین الصّابّین علی احسن الثّواب فی ارض الزّعفران بحکم الکتاب من حکم الباب مرتفعا و انا نحن قد نزلناه علی النّاس بالصدّق و ما علی النّاس الا التّسلیم و العجز و ما علی الذّکر الا بیان من الحَقّ عن الله العلی بديعا.»^(۱۶)

و مورد دوّم چنین است:

«انا نحن قد بنینا بایدینا للذکر الاکبر هذا الفتی العربی فی جنّة الفردوس قصرا محمرا من قطعة الیاقوت مرفوعا الی سماء العرش کالمرات المخلصة تحکی بعضها عن الكلّ و ذلک الفوز الاکبر قد کان فی کتاب الله البد مکتوبا فسوف تجد ذلک القصر عند ربّک فی ارض من الزّعفران البیضاء علی مطلع القدس وسیعا.»^(۱۷)

و در جایی دیگر، سوّمین بار، ذکر ارض زعفران شده است:

«یا قرۃ العین قل ما انا الا آیه الهویه فی اللّجه الاحدیة و ان الشّرك حین الاعراض من کلمة الاکبر الّذی قد جعلها الله عندی علی الحقّ بالحقّ قد کان من فوق الارض موجودا یا اهل العماء اسمعوا ندائی من المصباح فی المصباح المبیضة هذا الزّجاجة فی الزّجاجة المحمرة هذا الّذی حجر ارض الزّعفران فی بیت باب الّذی قد کان بالحقّ منطوقا انی انا الله الّذی لا اله الا هو قد اقامت السّموات و الارض حول ذلك الکلمة منحرف بمثلها فاطیعوا کلمتی فانی انا الحقّ لا اله الا هو انا العلی قد کنت بالحقّ علی العالمین»^(۱۸)

در بیان اوّل، اجر صابران را در ارض زعفران به ثواب خویش وعده می‌فرماید؛ اما معلوم نمی‌دارد که مشخصات این ارض کجاست. اما با قیاس به جملات ابتدایی آن، شکّ نتوان کرد که این ارض، در جنّت است. می‌فرماید: ما ذکر را به حقّ فرستادیم و شما را به حشر در آویختیم و مشرکانی که در حقّش ظلم کردند، به آتش، عذاب خواهیم کرد و صابران را در ارض زعفران نصیب خواهیم بخشید. این قضیه، با تصویر سنتی از بهشت و جهنّم در اسلام مناسبت دارد و فراموش نکنیم که قیوم‌الاسماء، نخستین اثر مظهر ظهور بعد از اظهار امر خویش در ختم دین سابق است.

اما، در بیان دوّم، فاش می‌گوید که حقّ برای حضرت باب (ذکر اکبر) قصری در جنّت فردوس ساخته است که بلندایش به عرش می‌رسد و به زودی این قصر را در ارض زعفران بیضا خواهی یافت. به صراحت می‌فرماید: این قصر به رنگ حمرا است (هم‌رنگ با کثیب احمر) اما به زودی آن را در ارض زعفران خواهید یافت.

در گفته سوّم، سخن از مصباحی در زجاج حمرا است که در حجر ارض زعفران در خانه‌ای (بیت باب الّذی) روشن است که ندای آن همان (انّی انا الله) است. فارغ

از این که این تشبیهات، ناظر به کریمه قرآنی آیه نور است و آیه نور تنها موردی است که به تفصیل سخن از شجره مبارکه شده است،^(۱۹) مع هذا، این بیان، نزدیک ترین سخن حضرت اعلیٰ به گفته جمال قدم در لوح حکمت است، چه که در آن جا، سدره منبته به ندای انی الله ناطق است و در این جا، همان سخن از مصباح شنیده می شود. در این سوّمین بیان، باز هم ترادف زجاجه حمرا در ارض زعفران دیده می شود. اما این جا، استعاره دیگری نیز همراه است یعنی در این جا خطاب حقّ با اهل العماء است: «یا اهل العماء، اسمعوا ندائی من المصباح ...»

در این جا، عنصر جدیدی به نام اهل عما مطرح می شود که البته گویای آن است که ارض زعفران، ارضی موجود است در جنّت الهی، اما ساکنان آن اهل عما هستند که در مقطعی از زمان، خویش را به ساکنان این عالم شناسا می کنند. بعدها خواهیم دید، ذوالنون مصری به گفته ابن عربی، ساکنان این ارض زعفران را دیده است و در وصف آن ها نکته ها گفته است.

حضرت اعلیٰ در تفسیر جزء اول قرآن مشهور به تفسیر سوره بقره، در توضیح کلمه فلاح مندرج در آیه سوره بقره^(۲۰) به طبقاتی در امر رستگاری اشاره می فرماید که یک طبقه، از آن کسانی است که در ارض زعفران، مأوی گرفته اند:

«و الفلاح من ربّهم و هو علی درجات لاهل البیان نفس التّجريد و ورودهم فی بیت التّفريد و استقامتهم علی التّوحد بحیث لایمکن فی امکانهم ذکر شیء الا ذکر الله الاعز الاکرم و لاهل المعانی معرفة المبادی و ورودهم فی طمطام ذکر الواحدیة و هی رضوان الاکبر و لاهل المعترفین بولاية آل الله و ورودهم فی ارض الزّعفران و هذه لجة بحر الرّحمن و لاهل المتعرفین بشیعة آل الله و ورودهم فی کثیب الاحمر و مجمل القول کلّ راحة فی محلّ الحقّ هو الفلاح قال رسول الله ارحنا یا بلال و انما هذه الرّاحة لاجل الصّلوّة لان

فیها یکشف المحبوب نقابه لان الصلوة هی حقّ الفلاح قزة عینی فی الصلوة»^(۲۱)

بار دیگر، ترادف تشبیهات سابق تکرار می‌شود که در رضوان (یکی از درجات جنت) ارض زعفران است که ساکنان آن وارد کثیب احمر می‌شوند. می‌فرمایند: فلاح درجاتی دارد، برای اهل بیان، نفس تجرید و ورود به بیت تفرید است. برای اهل معانی، شناخت مبانی است که وارد در واحدیت می‌شوند که رضوان اکبر است. برای اهل معترفان به ولایت حقّ، وارد شدن به ارض زعفران است و برای اهل شیعیان آل خداوند همان ورودشان به کثیب احمر است. شاید این بیان مبارک نظر به طبقات هفت‌گانه‌ای باشد که در احادیث شیعی سمت یاد شده است که عبارتند از: معانی، بیان، ابواب، امام، ارکان، نقبا و بالاخره نجبا.^(۲۲) اما به نظر می‌رسد که بیشتر، ناظر به چهار رکن اول یعنی بیان و معانی و ابواب و امام باشد که در آثار سید کاظم و شیخ احمد بسیار نقل شده است.^(۲۳) به عبارت دیگر هر یک از این مقامات، به مثابه جنتی است که ارض زعفران در مقام سوم واقع شده است. آن چه در فوق آمده است، در جدول زیر خلاصه می‌شود:

توحید لاهل البیان	ورود فی بیت التفرید	تجرید و توحید
نبوت لاهل المعانی	ورود فی طمطام ذکر الواحدیة	رضوان اکبر
امامت لاهل المعترفین بولایة	ورود فی ارض الزعفران	لجّة بحر الرحمن
شیعة کامل لاهل المعترفین	ورود فی کثیب الاحمر	

البته باید توجه داشت که مراد از سومین رتبه یعنی ارض زعفران، مربوط به ابواب است که از نظر سید کاظم مقام انبیا است.^(۲۴)

اینک باید دید این اندیشه شیخی، در آثار شیخ و سید چگونه آمده است. شیخ احمد در شاهکار خویش یعنی شرح الزیارة و در همان بدو سخن، به این مقوله اشاره

می‌کند و آن را رأس تفکرات خویش قرار می‌دهد؛ شیخ احمد چنین ترتیبی فراهم آورده است:

«و لهم في محل الرسالة اربعة مقامات: المقام الأول مقام السرّ المقنع بالسرّ والثاني مقام المعاني وهو مقام سرّ السرّ والثالث مقام الابواب وهو مقام السرّ السفارة والوساطة والترجمة والرابع مقام الامامة وقد اشار الصادق ... او امرنا هو الحقّ وحقّ الحقّ وهو الظاهر وباطن الظاهر وباطن الباطن وهو السرّ وسرّ السرّ وسرّ المستسرّ وسرّ مقنع بالسرّ فاشار (ع) الى المقام الأول بقوله وسرّ المستسرّ وسرّ مقنع بالسرّ و الى المقام الثالث بقوله وباطن الباطن وهو سرّ السرّ و الى المقام الثالث بقوله وباطن الظاهر و الى المقام الرابع بقوله وهو الظاهر و الى الآخرين بقوله هو الحقّ و الى الاولين بقوله حقّ الحقّ وعنه (ع) ان امرنا سرّ مستسرّ وسرّ لايفيده الأسرّ وسرّ على سرّ وسرّ على مقنع بسرّ فاشار في هذا الى الأول بقوله سرّ مقنع بسرّ و الى الثاني بقوله سرّ على سرّ و الى الثالث بقوله وسرّ لايفيده الأسرّ و الى الرابع بقوله سرّ مستسرّ اما الأول فهو مقام البيان والثاني مقام المعاني والثالث مقام الابواب والرابع مقام الامام.»^(۲۵)

همان‌طور که معلوم آمد، او این چهار مرتبه را در وصف چهار رکنی می‌داند که به حدیث معروف شیعی مربوط است و سخنان او را می‌توان به این نحو خلاصه کرد:

بیان	سرّ مقنع بالسرّ	سرّ المستسرّ	سرّ مقنع بالسرّ
معانی	سرّ علی السرّ	باطن الباطن	سرّ السرّ
ابواب	سرّ لايفيده السرّ	باطن الظاهر	السرّ والسفارة
امامت	سرّ مستسرّ	ظاهر	

شیخ احمد در مباحث عدیده به این مطلب اشاره کرده است.^(۲۶) همان طور که اشاره شد، ارض زعفران و رفر و رجال اعراف در فردوس و رضوان الهی با هم ذکر می‌شوند. گفتنی است که در اندیشه شیخی، مراد از ابواب، همان انبیای الهی هستند که مأمور سفارت و ترجمانی وحی الهی‌اند. شاید معنی رضوان، این جمله را روشن کند.

۲. رضوان و زعفران

کلمه رضوان، مأخوذ از رضی به معنای خشنود شدن است. نام فرشته موکل و نگهبان بهشت نیز هست و او را خازن جنت می‌نامند. در ادبیات اسلامی، بهشت، طبقاتی دارد که نام یکی از طبقات آن جا نیز هست. البته، فردوس نیز که در بیان جمال ابهی در خصوص ارض زعفران نقل شده است، به معنای جنت است و شاید هم طبقه نخست جنت. سید کاظم چنین توضیح می‌دهد:

«فان المراد بالفردوس مطلق الجنان لا الجنة الاولى على ما قيل في اسماء الجنان ان الاولى جنة الفردوس والثانية جنة العالیة والثالثة جنة التعميم والرابعة جنة عدن وهي التي لاحظيرة لها الخامسة جنة المقام السادسة جنة الخلد السابعة جنة الماوی والثامنة جنة دارالسلام و الفردوس في اللغة بمعنی البستان كالجنة بعینها فیطلق علیها الفردوس ما یطلق علیها الجنة اشهر اطلاقاتها.»^(۲۷)

و در جای دیگر می‌گوید: گاهی فردوس گویند و مطلق جنت منظور است و گاهی فردوس گویند و طبقه اول از جنت را مستفاد دارند. طبقات دیگر جنت، عبارتند از عالیّه، نعیم، عدن، مقام، خلد و جنة الماوی و دارالسلام. هر یک از جنات را خصوصیات است که در کتب شیخ و سید به تفصیل آمده است. حال ببینیم

علت زعفرانی بودن این ارض چیست. برای فهم این موضوع، مقدمه‌ای لازم است و آن این که، سیدکاظم رشتی، به زبان فارسی بسیار کم نوشته است؛ مع‌هذا، چند رساله‌ او به فارسی منتشر شده که یکی از آنها مقامات العارفين است. در این اثر، او به هفت عالم اشاره می‌کند که عین گفته‌ وی این است:

«عواالم متعدده است، عالم لاهوت و عالم ماهوت و عالم جبروت و عالم ملکوت و عالم ملک؛ به عبارت اخری، عالم عقول و عالم ارواح و عالم نفوس و عالم طبایع و عالم موادّ و عالم مثال و عالم اجسام و عالم اجساد و عالم اعراض و هر کدام را طبیعتی است، و رای طبیعت دیگری، و هر کدام را لونی است، و رای لون دیگری و هر کدام را ادراکی است، و رای ادراک دیگری. مثلاً عالم عقول، لونها ابيض است در کمال بياض متشعشع نورانی در ابيض طبعش بارد رطب طبع حيوه و صفتش قیام پیوسته ایستاده فعلش خضوع و خشوع و عبادت و طاعت و ادراکش معانی است کلیات تسبیحش، سُبوح قدوس ربّنا و ربّ الملائكة و الرّوح و تسبیح دیگرش ذی‌العظمة و الجبروت و تسبیح دیگرش، سبحان ذی‌الملک و الاقتدار لک الحکم و لک الامر و حدک لا شریک له و عالم ارواح، لونها اصفر است در کمال صفرت حضرت صادق علیه الصلوة فرموده: البقرة خلقت من زعفران الجنة انها بقرة صفراء فاقع لونها تسر الناظرین و طبعش حار رطب است. طبع حیات و صفتش قعود است، فعلش خضوع است و ادراکش رقایق و بزخ است و تسبیحش سبحان ذی‌العزة و الجلال. و عالم نفوس، لونها اخضر است در کمال خضرت ...»^(۲۸)

اینک، خلاصه‌ گفتار سید کاظم در این جدول خلاصه می‌شود:

نام	رنگ	طبع	صفت	فعل	تسبیح سبحان
عقول	ابيض	بارد رطب	قیام	خضوع	سُبُوحِ قُدُوسِ
ارواح	اصفر	حار رطب	قعد	خضوع	ذی العزّة ...
نفوس	اخضر	بارد یابس	انبساط	مختلف	ذی الملك ...
طبایع	احمر	حار یابس	اشتمال	انزواء	ذی الغلبه ...
موادّ	کمد (آسمانی)	یبوست	عریانی	امداد تعین	الظّاهر الباطن
مثال	اخضر سودا	بارد یابس	شکل	اظهار ماده	ذی الملك ...
اجسام	اسود	موت	موت	شهوته	ذی الملك ...

چنان که معلوم است، سیّد کاظم بر آن است که عوالم نامتناهی است که هفت عالم آن به ترتیبی است که ذکرش رفت.^(۲۹) او معتقد است که عالم روح یعنی دوّمین عالم، رنگ اصفر دارد که صفتِ خویش را از زعفران جنّت اقتباس کرده است. به عبارت دیگر، ارض زعفران اشاره به جنّتی است که یاد شد. این دریافت، از عوالم مزبور، مؤید دیگر آثار سیّد کاظم هست چه که همو خود، در توصیف این عالم در رساله خویش در شرح مسئله اکل و مآکول می نویسد:

«از مقام عقل، باز ندای او بر در رسید. تنزل در مقام سدره المنتهی نمود و بر اغصان آن شجره مبارکه با طیور قدس به نغمه سرایی سُبُوحِ قُدُوسِ رَبِّنا و ربّ الملائکه و الرّوح اشتغال نمود و هو قوله تعالی: اذ یغشی السّدره ما یغشی پس از آن، در عالم ارواح نزول فرموده، در بحر رمانی غواصّ گشته به ارض زعفران بر اعضایش تسبیح سبحان ذی الملك و الملكوت یسبح باسمائه جمیع خلقه متغرد. پس از آن، در جنّت علیا قدم گذاشته، در مقام رفراف اخضر نزول فرموده.»^(۳۰)

باز به همان استعاره‌های منطوی در بیان جمال ابهی در لوح حکمت بازگشتیم، یعنی مقام عقل، سدره المنتهی و عالم ارواح، مقام ارض زعفران و مقام رفراف

اخضر، همان جنّت علیا است.^(۳۱) اینک باید ملاحظه کرد که ارض زعفران به حکم صفراویّت خود، مطابق با همان رتبه اراده، در سلسله هفت مرتبه خلقت است.

۳. صفرا و زعفران

ارض زعفران به حکم زردی، مترادف با صفرا است که در برخی نکات، مترادف با عالم اراده و فراتر از عالم قدر و قضا و پایین تر از عالم مشیّت است. این عوالم اربعه، مطابق با معتقدات شیخی و شیعی است که در جای جای آثار حضرت اعلی و جمال قدم، بسط یافته است. نخست دریابیم که این عوالم اربعه چیست. از نظر شیخ احمد (و البته مکتب شیخی) بحث خلقت به هفت مقام تمام می شود: مشیّت و اراده و قضا و قدر، اذن و اجل و کتاب که مأخوذ از حدیث شیعی است.^(۳۲) چهار مرتبه اول، حائز اهمیّت بسیار است و از آن به ارکان اربعه یاد و سه رتبه بعدی را به امضا نیز توصیف کرده اند.^(۳۳) آن چه مطمح نظر ما در این مقاله است، چهار رتبه اول است که شیخ احمد، شاکله اعتقادات خود را بر اساس آن تهیّه کرده است. بهتر است از تمامی آثار شیخ در این خصوص، اکتفا به یک فقره از شرح الفوائد نماییم:

«اربعة انوار هی العرش الذی استوی علیه الرحمن برحمانیته التی هی هذه الاربع المراتب من الفعل ... اول من الانوار الاربعة النور الابيض هو المشار الیه فی آیه النور مثل نوره کمشکوة فیها مصباح وهو العقل الکلی ... عنه تصدر الارزاق بوساطه میکائیل ... طبعه بارد رطب وهو الرکن الایمن الاعلی یعنی الاول الباطن وهو اثر المشیه والنور المشرق عن المرتبه الثانیة هو رکن العرش الایمن الاسفل وهو النور الاصفر ... انور المشرق عن المرتبه الثالثه هو

رکن العرش الایسر الاعلی و هو النور الاخضر ... النور المشرق عن المرتبة
الزابعة هو رکن العرش الایسر الاسفل و هو النور الاحمر...»^(۳۴)

آنچه شیخ احمد گفته است، در جدول زیر خلاصه می‌توان کرد:

مشیت	ابیض	میکائیل	بارد رطب	ایمن اعلی
اراده	اصفر	اسرافیل	حار رطب	ایمن اسفل
قدر	اخضر	عزرائیل	بارد یابس	ایسر اعلی
قضاء	احمر	جبرئیل	حار یابس	ایسر اسفل

در این نکته، ادنی تردیدی نیست که مهم‌ترین رتبه در آغاز خلقت، همان مشیت است که اوصاف عدیده نظیر کافور و غیره دارد^(۳۵) اما آن چه مربوط به ارض زعفران است، خاص رتبه دوم یعنی اراده است، چه که اراده در نور اصفر است و رکن ایمن اسفل را حائز است. پیش از این، دیدیم که زعفران باعث رنگ صفرا و مرتبه روح یا رکن ایمن اسفل است. شیخ احمد همین نکته را در شرح العرشیه تأیید و تأکید می‌کند: «الروح یطلق ... علی النور الاصفر من ارکان العرش و هو الایمن الاسفل و هو الروح الکلی ای روح الكل»^(۳۶).

در خصوصیات این روح سید کاظم در شرح لوامع الحسینیّه می‌گوید:

«الجنوب ملک من جنود اسرافیل مقره الرکن العراقی و بینوعه الرکن الیمانی و هو بازاء الرکن الایمن الاسفل من البیت المعمور و هو بازاء الرکن الایمن الاسفل من العرش الذی حامله الروح من امر الله من الملائكة الاربعة العالین و هو النور الاصفر الذی منه اصفرت الصفرة و هو بازاء کلمة الحمد لله من الکلمات الاربعة الاتی علیها مدار الاسلام و الایمان فی الدات و الصفات و کل الجهات و طبیعته الحرارة و الرطوبة و لونه الصفرة و فعله الحل و التّعین و امساک الحیوة»^(۳۷).

مختصر آن که، رکن ایمن اسفل که حامل آن روح الهی است، همان نور اصفری است که به ازای کلمه الحمد لله حاصل شده است و طبع آن، حرارت و رطوبت است و این همانی است که پیش از این گفته آمد و باد جنوب یکی از ملائکه آن محسوب است و در رکن عراقی، مقرر دارد. کلمه الحمد لله را تحمید گویند که یکی از ارکان خاص این مراتب اربعه است، چنان که در حدیث اسلامی به این مسئله اشاره هست، و ما در انتهای این مقاله به آن اشاره می‌کنیم، اما اینک کافی است در نظر آریم که این حدیث در وصف محبان علی و خاندان او روایت شده است که صاحب قصرهایی خواهند بود از این قرآن:

«له فی الجنة قصر من یاقوته حمراء واسفلها من زبرجد اخضر واعلاها من یاقوته حمراء و سطحها و ثلثا القصر مرصع بانواع الیاقوت و الجواهر علیه شرف یعرف بتسبیحه و تقدیسه و تحمیده و تمجیده له سقف یا ابا هریره ما هو؟ قال ابوهریره: ما ادری یا رسول الله، قال (ص): هو العرش و ارضها الزعفران قال له الرحمن کن فکان لایسکنه الا علی و اصحابه و انا و علی فی دارواحدة و علی مع الحق و غیره الباطل.»^(۳۸)

همان‌طور که در حدیث آمده است، ارکان اربعه تسبیح و تقدیس و تحمید و تمجید شبیه به همان ارکان اربعه تهلیل و تحمید و تسبیح و تکبیر است که خاص چهار فرشته اسرافیل و عزرائیل و میکائیل و جبرئیل است. همان‌طور که در فوق دریافتیم، این رکن، ایمن اسفل، تسمیه به نام اسرافیل شده است که صفت خاص او، حیات است. حال باید دید که چرا این رنگ اصف زعفرانی، دو جنبی است، یعنی ایمن و اسفل است. این جاست که علم الهی ظاهر می‌شود.

۴. علم زعفرانی

بالاخره، سید کاظم در جایی دیگر سخن از اولیای الهی می‌کند که از علمی برخوردارند که در ارض زعفران حاصل آمده است:

«و کُلُّ ما یترقّی الاولیاء من الرّعیة بانحاء ترقیاتهم فی العلوم مما یدرکونها فی الدّنیاء علی جهة التّرقی و ما یدرکونها فی البرزخ فی درجات جنّة الدّنیاء و مراتبها و ما یدرکونها فی القیامة عند شربهم من عین الکافور و ما یدرکونها عند شربهم من عین السّلسبیل الّتی خراجها زنجبیل و ما یدرکونها عند تناولهم من کبد الثّور و عند تناولهم من کبد الحوت و عند وقفهم علی کثیب الاحمر و علی الرّفرف الاخضر و مکثهم فی ارض الزّعفران و عند صعودهم علی جبل الاعراف الیاقوتة الحمراء الّتی لانهاية لها ولاغایة و عند سباحتهم فی لجة بحر الرضوان عند انتفاء السنّة و النّوم کُلّ هذه العلوم و الاطوار اذا قایستها بعلم آل محمّد الاطهار کان جزء من مائة الف جزء من رأس الشّعیر مما عندهم من العلوم و استغفرالله عن التّحدید بالقلیل و قد ورثوا تلك العلوم من جدّهم (ص) مما علمه الله من علم البیان من قوله: "الرّحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البیان" (۳۹) و من "علم الاسماء" (۴۰) من قوله علم آدم الاسماء کلّها لانه (ص) آدم الاوّل و نور الازل قد "کان نبیّاً و آدم بین الماء و الطّین" (۴۱) و الاسماء کلّها کُلّ الامکان و کُلّ الحوادث» (۴۲)

یعنی، هر چه اولیا در علوم ترقی کنند، درجات گوناگونی را در دنیا و عوالم برزخ و جنّت درک می‌کنند و در زمان قیامت، معانی آن را بهتر می‌فهمند، آن‌گاه که از دو چشمه عین الکافور و سلسبیل بنوشند و از دو طعام کبد الثور و کبد الحوت تناول نمایند و بر دو موقف کثیب احمر و رفرف اخضر بایستند و در ارض زعفران مکث کنند و به جبل اعراف یاقوت حمرا صعود نمایند که دیگر در آن جا نهایی نیست.

در لَجَّة بحر رضوان شنا کنند همه این علوم به لطف دانش نبوی و به برکت حضرت رسول است که قرآن را آموخت و اسما را دانست و همو، آدم اوّل و نور ازلی بود، آن گاه که آدم در آب و خاک سرشته می شد. اما، مراد وی از این عالم نبوی، همانا حقیقت محمّدیّه است که در هر ظهور تعین خاصّ می یابد، لذا ارض زعفران فراتر از رُفَر اخضر و نرسیده به جبل اعراف است که پیش از این یاد شدند. نکته برجسته این است که سید کاظم در رساله محمّدرحیم خان نیز، ساکنان ارض زعفران را به علم مختصّ می داند. او در مراتب مؤمنان سخن از گروهی می کند که:

«و منهم من صعد الى التّربة الانسانیة المعنویة فصار ظاهره طبقا لباطنه و باطنه وفقا لظاهره و هو من اهل الجنة حقا و علامة هولاء ظهور نفس المطمئنة فيهم كم قال عزّ و جلّ: "يا ايّها النفس المطمئنة. ارجعي الى ربّك راضية مرضية. فادخلي في عبادي. و ادخلي جنّتي."^(۴۳) و هولاء هم القليلون كما قال عزّ و جلّ: "... قليل من عبادي الشّكور"^(۴۴) و قليل ما هم و ما آمن معه الا قليل فشرّب منه الا قليل و الاسرار تظهر من هولاء الانوار و هم اهل بيت العلم و معدن الحكمة و الحكم ابدانهم مع النّاس و قلوبهم معلقة بالمحلّ الاعلى و لهم مراتب كثيرة و مقامات عديدة حسب تفاوت مراتبهم في الجنة فمنهم من هو واقف على الكتيب الاحمر و الجنة و منهم من هو واقف في مقام الرّفرف الاخضر و منهم من هو في ارض الزّعفران و منهم من هو في مقام الاعراف و منهم من هو في مقام الرّضوان و لهم هناك مقامات و احوال و درجات و اطوار يقصر اللّسان عن بيانها و الجنان عن حملها و لكلّ رايّ منهم مقاما شرحه في الكتاب مما يطول و هولاء هم حملة الاسرار و هم الابواب الّذين لا يهّم تشد الرّجال و اياهم تقصد الرّجال فان كنت من سنخهم و صعقهم فهنيئا لك و ان لم تكن منهم فاستمسك

بعروة محبتهم و اعتصم بحبل مودتهم فانهم الابواب الى الائمة الطاهرين و هم القرى الظاهرة التي اعدت للسیر الى القرى المباركة ليالى و اياما»^(۴۵)

یعنی، برخی از اولیای الهی در مقامات معنوی به جایی رسند که ظاهر و باطنشان یکی گردد و در زمره اهل جنّت واقع شوند، اینان علامت نفس مطمئنّه راضیه مرضیه دارند، اما قلیلند همان طور که در قرآن گفته شده است؛ اینان، اهل علم و حکمتند و در جسم میان مردمند، حال آن که قلبشان متصل به محلّ اعلی است و ایشان مراتب بسیار دارند که به ترتیب عبارت است از: کثیب احمر و رفرخ اخضر و ارض زعفران و مقام اعراف و عاقبت نیز رضوان است. اینان، حاملان اسرار و ابواب علم الهی هستند که در عالم آفرینش زندگی می کنند. لذا، ارض زعفران مقامی از علم الهی است که ساکنان خاصّ خویش را دارد و ایشان همیشه به ندای انّی انا الله خداوند در شجر طور و سدره المنتهی و شجر انسانی گوش می سپارند.

اینک، باز می گردیم به شیخ احمد و شرح الفوائد او. او در این مقام، سخن از همان بقره زعفرانی می کند که پیش از این نیز در وصفش نکته آمد. سخن این جاست که همان تشبیهات جمال ابهی یعنی نور و زعفران و علم الهی و ساکنان عرش در همان تعابیر مراتب اربعه عرش الهی ظاهر می شود. او معتقد است که اکوان، شش هستند، یعنی شش هستی یا شش عالم حقیقی وجود دارد:

«الأول من الستة الاكوان المذكورة الكون التوراني و هو حجاب السرّ و هو اعلی الحجب و هو معانیه ای معانی افعاله تعالی و هی حقایقهم علیهم السلام و هو الماء الذی حمل العرش فی قوله تعالی و كان عرشه علی الماء»^(۴۶) اعنی اول فائض عن فعل الله و هو الوجود الراجح و هو الحقیقه المحمديه و هو الزيت فی قوله تعالی یکاد زيتها یضیء و لولم تمسسه نار کنایه راجحیه وجوده و الثانی الكون الجوهري و هو العقل الكلّ المسمی

روح القدس و بالقلم و بالحجاب الایض و هو الزکن الایمن ای التورانی الاعلی یعنی الباطن لان کل ما بطن فهو اعلی رتبة مما ظهر و هو اول خلق من الروحانیین و اول غصن نبت من شجرة الخلد خلقه الله عن یمین العرش یعنی عن یمین السلطنة و المملكة الدائمة الكاملة و الثالت الكون الهوائی اعنی الروح الکلیة و الحجاب الاصفر حجاب الذهب و اصل البراق أنها بقرة صفراء فاقع لونها تسر الناظرین و هو الزکن العرش الایمن التورانی الاسفل لانه ظاهر بالنسبة الی نور العقل و الزابع الكون المائی و هو الحجاب الاخضر حجاب الزمرد و الزبرجد علی اختلاف الروایتین و هو رکن العرش الایسر یعنی الظلمانی الجسمانی ای المنسوب من جهة ارتباط فعله بالاجسام الیه او الاعلی ای الباطن و النفس الکلیة و اللوح المحفوظ و الخامس الكون الثاری و هو الحجاب الاحمر یعنی الطبیعة الکلیة و قصبه الیاقوت كما فی بعض الروایات و هو الزکن الایسر ای الظلمانی كما تقدم الاسفل یعنی انه الظاهر بالنسبة الی الاخضر و هو عن یمین العرش ای ظاهره السادس كون الاظلة سمی بذلك لانه كالظل یرى و لا یدرك باللمس و هو جوهر الهباء الآخر یعنی آخر المجزئات الذهریات و هو المواد البسیطة المحصصة بالمهمات باحصص الشخصیة و كون الذر الثانی یعنی ان الكون السادس هو عالم الاظلة و الذر و هو هنا ای الذر الهباء المنبث فی الهواء شبهت تلك الحصاص بالهباء المنبث فی الهواء»^(۴۷)

این بیان شیخ، توضیح کاملی است که آن چه در ارض زعفران روی داده است، یکی از شئون مظهر ظهور است در علم او، یعنی مشیت اولیّه یا حقیقت محمدیّه برای صدور آفرینش روحانی، قوسی از نزول را در سلسله مراتب هستی طی می نماید که آنها را شیخ احمد، اکوان شش گانه می نامد.

کون نورانی	حقیقه محمدیہ	زیت آیہ نور		
کون جوہری	عقل الکَل	ابیض	ایمن اعلیٰ	باطن نورانی
کون هوائی	روح الکلیّیة	اصفر	ایمن اسفل	ظاهر نورانی
کون مائی	(نفس)	اخضر	ایسر اعلیٰ	باطن ظلمانی
کون ناری	الطبیعة الکلیّیة	احمر	ایسر اسفل	ظاهر ظلمانی
کون الذرّ الثّانی	اظله	اسود	هباء منبث	

آنچه در این بحث، ما را به بیان اول از جمال قدم نزدیک می‌کند، آن است که این علم در ظهور مظاهر حقّ، همان وحی است. به عبارت دیگر، قبل از آن که وحی به مظهر ظهور برسد، مراتبی را طی کرده است، چنان که سید کاظم می‌نویسد:

«ان القلم الذی هو اللّوح الکلیّ استمد من النور الذی تنورت منه الانوار و هو الدّواة و هو عندهم علیهم السّلام هو الحقیقة المحمّدیة فان الوحی و سائر الفیوضات الکونیة الالهیة تکلم بها فعل الله لها و قرأها علیها فكانت ای الحقیقة المحمّدیة ص هی الكتاب الثّانی لانها اول الكتب الکونیة و قبلها کتاب الامکانات فالقلم استمدّ منها فكان کتابا ثالثا و قرأه قرآنا علی اللّوح المحفوظ فكان اللّوح هو الكتاب الرّابع و قرأ ما استُحفظ قرآنا علی اسرافیل علیه السّلام فكان اسرافیل کتابا خامسا و قرأ اسرافیل ما بلغه قرآنا علی میکائیل فكان میکائیل کتابا سادسا و قرأ میکائیل ما بلغه قرآنا علی جبرئیل علیه السّلام فكان جبرئیل کتاب سابعاً و قرأ ما بلغه جبرئیل علیه السّلام قرآنا علی محمّد ص فكان (ص) بظاهرة کتابا و کان بباطنه امّ الكتاب و انما کان بظاهرة هو الكتاب لان ما وقع فی صدره هو الكتاب.»^(۴۸)

لذا، می‌توان گفت که جمال قدم، خطاب به نبیل اکبر، مخاطب لوح حکمت، به ایما و اشاره می‌فرمایند که علمی که در لوح حکمت جریان یافته است، خاصّ

ساکنان ارض زعفران یعنی فائزان به رتبه اراده است که اراده خویش را در حق فانی کردند.

اینک، شاید بتوان به نوعی به این استنتاج رسید که مراتب احمر و اخضر و اصفر، سه جنبه خاص از مقامات مظهر ظهور حق است که در این عالم بر حسب مقامات و درجات ایمانی نفوس، خود را آشکار می‌نماید. اگر به ابتدای مقاله باز گردیم و سه بیان مبارک جمال قدم را به خاطر آوریم، به این قیاس بهتری خواهیم برد، چه که سخن از سه مرتبه مظهریت خداست. نخست آن سه بیان که در سوره لوح حکمت و سوره ملوک و لوح شیخ است بار دیگر مد نظر آید:

۱. یا ملک، اسمع النداء من هذه النار المشتعلة من هذه الشجرة الخضراء فی هذا الظور المرتفع علی البقعة المقدسة البيضاء خلف قلم البقاء انه لاله الاانا الغفور الرحيم.

۲. اسمعوا نداء الله من هذه الشجرة المثمرة المرفوعة التي نبتت علی ارض کثيب الحمراء بربة القدس و تغن بانّه لاله الا هو العزيز المقتدر الحكيم. هذه بقعة التي بارکها الله لواردیها و فیها یسمع نداء الله من سدره قدس رفیع.

۳. یا محمد، اسمع النداء من شطر الکبرياء من السدره المرتفعة علی ارض الزعفران انه لاله الاانا العليم الحكيم.

در رنگ احمر، ندای (انه لاله الا هو) است و در رنگ اخضر (انه لاله الا انا) و در رنگ اصفر یا زعفران (انه لاله الا انا) است. به عبارت دیگر، در رنگ احمر، هو در قمیص هو است و در رنگ اخضر و اصفر یا زعفران هو در قمیص انا است. اما در رنگ ابیض، انا در قمیص انا است.^(۴۹) یعنی مظهر ظهور برای کسانی فقط پیامبر است و برای کسانی که به توحید حقیقی رسیدند پیامبر، جلوه خداست و برای

برخی دیگر که به مقام شهود رسیدند و از توحید شهودی خبر می دهند، در پیامبر، جز خدا نمی بینند. این همان مقام ارض زعفران است که در ابتدای سخن، در لوح حکمت، جمال قدم مخاطب خویش را به آن خبر دادند.

۵. جغرافیای ارض زعفران، لباس زعفرانی

یکی از مهم ترین آثار سید کاظم رشتی، شرح خطبه طتنجیه است که اصل خطبه منسوب به حضرت علی است.^(۵۰) جناب سید کاظم در شرح این فقره از خطبه «ایها الناس انیبوا الی شیعتی والتزموا بیعتی ...» به طور مشروح به همان کلمه اول «ایها» توجه می کند و بحث خطاب و مخاطب و مخاطب را مطرح می فرماید. در جایی که در شأن مخاطب است، این گفته به میان آمده است:

«فمولانا و سیدنا امیرالمؤمنین قد خاطب اهل الاکوار الجسمية و الادوار البشرية بذلك الخطاب فی ذلك الیوم فی الخطاب اللفظی المطابق لخطابهم بالخطاب الوجودی الکیونوتی و خاطب اهل المثال التوریة و الابدان التورانية و الاشباح الظلیة قبل خلق السموات و الارض و فی الاقلیم الثامن من عالم هورقلیا الف سنة و کل سنة الف شهر و کل شهر الف اسبوع و کل اسبوع الف یوم و کل یوم الف سنة مما تعدون و کان الموقف فی ذلك العالم بین المدینة و الکوفة و اخلق کلهم مجتمعون فی صعید واحد و خاطب اهل الاظلة و الدر قبل خلق السموات و الارض بالفی عام علی ذلك التقدير و ربما ینا اطول و اشد و خاطب اهل الکثیر الاحمر فی الیوم التاری قبلهما بثلاثة الاف سنة و خاطب اهل الزرف الاحضر قبل خلق السموات و الارض باربعة الاف سنة و خاطب اهل الزعفران قبل خلقهما بخمسة الاف سنة و هم ذر علی هیئة ورق آس مكتوب فی وسط الورقة لاله الا الله و فی جهة الیمنی محمّد رسول الله و

فی الجهة اليسرى على اميرالمومنين ولى الله و خاطب اهل الاعراف الذين لا تعترِبهم وهجات التّوم ابدًا و قد تأخذهم سنة خاطبهم قبل خلق السموات و الارض بستة الاف سنة او سبعة الاف سنة و كل سنة دهر و هم انوار بيض قائمون بعبادة الحقّ المعبود جلّ جلاله و خاطب اهل الافئدة الناظرين الى عالم اللانهاية و السابحين فى تلك اللّجة بالغاية يوم الذى كان العرش على الماء قبل الخلق السموات و الارض»^(۵۱)

این بیان سید کاظم، روشنگر مطالبی است که تا کنون گفته آمد. از نظری، بعد از رتبه بشری در این عالم، رتبه دیگری مربوط به ابدان نورانی و اهالی مثال نوریّه است که قبل از آفرینش در عالم هورقلیا هستند که مدت آن هزار سال، هر سالی هزار ماه، هر ماهی هزار هفته، هر هفته هزار روز، هر روز هزار سال از سنواتی که در این عالم است، یعنی ۱۰۰۰ تریون سال به حساب این جهانی طول دارد، که سوای معانی رمزی آن، گویای زیادتى آن است. بعد از ایشان، اهل اظله و الذر هستند که ۱۰۰۰ سال مطابق عالم قبل قرار دارند، سپس اهل کثیب احمر در کون ناری است که سه هزار سال به معیار قبلی، و بعد اهل زعفران که ۴ هزار سال به معیار سابق و بعد اهل زعفران که ۵ هزار سال و بعد اهل اعراف در نور ابیض که ۶ یا ۷ هزار سال مطابق با همان معیار مذکور قرار دارند. بعد از همه اینها، اهل افئده ناظرین هستند که فراتر از اینها چیزی نیست یعنی به تعبیر ایشان هشت رتبه است. آن چه شیخ احمد بر روی آن انگشت تأکید گذاشته است، زمان و مکان این ارض زعفران به همراه دیگر اراضی خداست. او جمله این مراحل را در عالم هورقلیا می بیند. اینک اگر به جمله سید کاظم که قبل تر آمد توجه شود، وسعت و عظمت این عوالم در برابر عالم امر چنان است که توگویی بر ورق آس نوشته شده است.

آری، در بیان سید کاظم، ذکری از ورق آس شده است که استاد او، شیخ احمد احساسی به مهارت وافر، آن را در ضمن رساله‌ای خطاب به میرزا محمدعلی توضیح داده است. او از شیخ سؤال می‌کند که حضرت رسول در حدیثی فرموده است: «کتب الله عزّ وجلّ کتاب قبل ان یخلق الخلق بالفی عام فی ورق آس انبته ثمّ وضعاً علی العرش ثمّ نادى امة محمد ان رحمتی سبقت غضبی اعطیتکم قبل ان تسئلونی و غفرتکم قبل ان تستغفرونی ...» منظور ایشان چیست؟ شیخ احمد پاسخ می‌دهد:

«اقول المراد بالكتابة الله هي كتابة اجل الشخص ورزقه و كونه و ما یجری له و علیه و جمیع الحدود التي یقع لها الهندسة الایجادیة و جمیع الاسطر و الكلمات و الحروف و النقط و الحركات علی هیئة ورق الآس مثال ذلك فی الهامشة فانظر الیه لتعرف الهیئة و انما كانت بهذه الهیئة لان اصل ذلك كله یدور علی الزوج الكلية فلما جمعت الكتابة اقتضى المجموع الارتباط و التعلق بالجسم من اسفل تلك الكلمات و الحروف و النقطه و الحركات و وجوهها متعلقة بالزوج و وجوهها باقیة علی ما هی علیه قبل الاجتماع من البساطة الاضافیة فزق رأس الورقة لتعلقها بالاعلی و اسفها لما التریط بالجسم كثف و غلظ فلم یدق لغلظه و اتسع فلما كانت بین رابطين جاریتین علیا لیطفة و سفلی كثیفة امتدت من جهة الاعلی اكثر للطاقتها و عرضت من جهة الاسفل لكثافتها فصارت بین اللطافة المقتضیة للطول للانجذاب العلوی و بین الكثافة المقتضیة للعرض للانجذاب السفلی كهیئة ورق الآس كما صورنا لك فی الهامشة و انما كانت خضراء كورقة الآس لان المكتوبة كثرة و الكثرة سواد و هو متقومة بنور الزوج الكلية و علیها تدور هلی النور الاصفّر الذی اصفرت منه الصّفرة فلما امتزج السواد بالصّفرة كالتیل و الزعفران حصلت الخضرة و انما خص الآس لطول

اغصانه و اعتداله لان تلك الورق انما هي متعلقة بتلك الاغصان و تلك
 الاغصان شجرة الرقاق و هي البرزخ الحایل بین المعانی و الصور فكانت
 اغصان الرقاق تحت اغصان المعانی فی اللطافة و الاعتدال هذا باعتبار
 صدور تلك المكتوبة و فعلها ... اما وجه تقدّم الكتابة بالفی عام فلانّ لذلك
 فی عالم الذرّ و هو قبل المادّة و الطبیعة لانه فی رتبة النفس ... و معنی
 الانبات ورق الآس ان النور الاخضر هو نهايات الارض لقوله افلا یرون انا نأتی
 الارض ننقصها من اطرافها قال علیه السلام بموت العلماء و الاشارة الى ان
 العلم هو نهايات الارض تتناهی و تطفها الى الصور العلمية و هي اللوح
 المحفوظ و فی العالم الصغیر الخیال و تلك الصور المعبرّ عنه بورق الآس
 انبتها الله فی تلك الارض قال الله تعالی و الله انبتکم من الارض ... اما قامت
 و تقومت بالنور الاخضر فيه و منقوشة علیه و هو الركن الايسر الاعلی
 من العرش»^(۵۲)

سید کاظم رشتی در رساله لوامع الحسینة یکی از آثار برجسته خویش، جغرافیایی از
 دنیا و آخرت به دست می دهد که قیام قائم نیز در دنیا به همین جغرافیا منوط
 است:

«قیام القائم فی الدنیا كما تدل علیه الاخبار الكثيرة و یشهد بصحتها
 صحیح الاعتبار الا ان هذه الدنیا دنیا بلاغ لا دنیا ملعونة مما قال الدنیا
 مزرعة الآخرة و قال تعالی من كان یرید ثواب الدنیا فعند الله ثواب الدنیا و
 الآخرة و الآخرة فلو اقتصر بذكر الدنیا لتبادر الى غیر ما یراد مع انه لیس فیها
 دلالة علی هذا العموم المراد فی هذا المقام مع فی ما لفظ الاولی من
 الاشارة الى الاولية و القطبية و غیرها من المحسنات التي يطول بذکرها
 الكلام و بما ذکرنا کفاية لاولی الافهام و الآخرة تشمل ما بعد الموت الاکبر
 للانسان الاکبر وصول کلّ شیء الى محلّه و رجوع کلّ نزع الى اصله و

لحوق کلّ مسبّب بسببه من أوّل مقام الفرق فی آخر مراتبة المزج و الخلط فی أوّل الحشر الی ان یتصفی من الخلط و المزج بوصول اهل الجنة اليها و اهل النار اليها ثمّ فی مقامات الرزق فی الجنة من أوّل اغتسالهم فی عين الكافور و شربهم من ماء السلسبیل و وقوفهم علی الكثیر الاحمر و استراحتهم فی الرّفرف الاخضر و سلوكهم فی ارض الزعفران و قیامهم مقام الاعراف و سيرهم فيه الی ان ینطق بهم السیر فی مقام الفرق و جاء حکم الوصول و الاتّصاف فی مقامات الجمع بظهورات المحبوب و تجلیات المطلوب و فناء المحب فی محبوبه و الطالب فی مطلوبه فی الوجدان و الوجود و هو مقام الرضوان الذی هو اکبر ثمّ سيرهم فی تلك المقامات بتکرار التجلی و الظهور و الصّحو بعد المحو و المحو بعد الصّحو و الحضور بعد الحضور و القرب بعد القرب و الوصل بعد الوصل ... بالجملة کلّ ذلك مقامات الآخرة و مراتبها و کلّها علی ع و الائمة الظاهرون»^(۵۳)

جالب این است که سخن سیّد کاظم ناظر به معتقدات شیخ احمد است که او نیز در آثار خویش در وصف ارض الزعفران نکته‌ها گفته است؛ مثلاً در شرح زیارة در وصف جنّت می گوید:

«اویراد من الرضوان ما قیل ان اهل الجنة لاهلها مقامات و مراتب فی القرب كلما استقروا فی رتبة من مراتب القرب ما شاء الله انتقلوا الی مقام فوقه و هكذا فقیل أوّل مقام لهم مقام الرّفرف الاخضر ثمّ ینتقلون منه الی مقام الكثیر الاحمر او الاصفر المسمی بارض الزعفران و هو اعلى من مقام الرّفرف علوا کبیرا و اشرف و اقرب فاذا مکثوا فيه ما شاء الله تعالی انتقلوا الی مقام الاعراف و هو اعلى من مقام الكثیر الاحمر او ارض الزعفران علوا کبیرا و اشرف و اقرب فاذا مکثوا فيه ما شاء الله تعالی انتقلوا منه الی مقام الرضوان و هو اعلى مما ذکر و اشرف و اقرب بما یکاد یوصف و یمکتون فيه

ما شاء الله بلاغیة ولانهاية وليس وراء هذا المقام الا انه له درجات ينتقلون من درجة الى اخرى اشرف من الاخرى ولانهاية لذلك فانهم قبل وصول هذه الرتبة التي هي الرضوان كل جمعة تأتيمهم الملائكة المقربون و بنجائب من نور من نجائب الجنة فيقول للمؤمن ان ربك يدعوك ليجزيك او يزيدك من فضله و عطاياه فيركب و يصعد حتى يصل الى المقام الذي دعى اليه ... او يسلكون به الى الرضوان الذي ليس ورائه نعيمه نعيم»^(۵۴)

او در شرح العرشية نیز سخن از اين جغرافيا می کند و می افزاید که عارف چون در اين دنيا، مصفا می شود و نفس در او می میرد و قيامت او بر پا می شود، آن گاه احوال آخرت را چنان می بینید که گویی الان موجود است: «فيشاهد احوال الآخرة و احوالها لانها كلها الآن موجودة بالفعل و انما غطاها عن اهل الدنيا الغواشي و خرق الحجب»^(۵۵) در چنین حالتی، عارف ندای الهی را در سر خویش می شنود و بعد هر چه صفای ضمیرش بیشتر شود به مقامات بالاتر ارتقا می یابد:

«ان القيمة لما كان فيها زيادة تصفية و ما بعدها ففي ابتداء دخول اهل الجنة قيل تحصل لهم بنسبة حالهم اذا دخلوا مقام الرفرف الاخضر فينتقلون الى مقام ارض الزعفران فيصفون ثم ينتقلون الى مقام الاعراف فيصفون ثم ينتقلون الى مقام الرضوان ثم لا انتقال و لا تصفية اذا لا غاية لذلك المقام ولانهاية هذا ... ولكنه في الجنة من اعظم انواع التعيم لان المؤمن دائما في الجنة بلانهاية يخلع من الامدادات و يلبس كما يخلع الانسان ثوبا من ثيابه ثم يلبس غيره ثم يخلع الملبوس و يلبس الذي كان لبسه اعنى الاول او غيره فهم لا يزالون في لبس من خلق جديد كما في الدنيا و البرزخ الا انه في الدنيا و البرزخ تخليص من الغرائب و العوارض و في الآخرة تبديل و تجديد لا تخليص»^(۵۶)

یعنی قیامت بر حسب صفای بیشتر حائز مراتبی است که در ابتدا داخل در جنت می شود و بعد به مقام رفرف اخضر در می آید و بعد به مقام ارض زعفران داخل می شود، سپس انتقال به مقام اعراف می کند و عاقبت به رضوان داخل می شود. آری، مؤمن همیشه در جنت است، فقط لباس کهنه را از تن در آورده و جامه آری می پوشد. نکته عجیب در سخن شیخ احمد آن است که اینها در سر عارف دیده می شود، یعنی او به دیدار ساکنان ارض زعفران می رود.

سید کاظم در شرح القصیده، در مقامات انسان کامل، سخن از حیات او می راند که در عوالم الهی معانی گوناگون می یابد. به عبارت دیگر اسم حی در هر عالمی به حیاتی فائز می شود که با مرگ ظاهری او خاتمه نمی یابد و در این جاست که یاد حضرت محمد می کند که حتی به زمان وفات و در قبر او زنده بود، چه که جسم ایشان ظاهری است بر نبوت حضرتش و چون وفات فرمود، ستر حقیقی وی معلوم شد، و این ستر، لباسی است که چون سخن از دوختن آن به میان می آید، بحث ارض زعفران را به این گونه می نماید:

«و القبر المحسوس ذات الذات والذات فی الذات للذات ولما دفن وقبر و استدل علیه ما یناسبه من الستر هو الثوب الاصفر المصبوغ فی ارض الزعفران بالزکن الاسفل الایمن من العرش والفتی الشرقی و شینا یشبه البرق عن بعض حکایات اطوار هذا الصبغ لمن عرف اخت النبوة و عصمت المروة بیاطنها و ظاهرها و مکتوب علی هذا الستر لاله الا الله محمد رسول الله و اولاده خلفائه»^(۵۷)

جمله سید کاظم رشتی در بحث مستوفایی در خصوص الحقیقه المحمدیه به تعینات ثلاثه اشاره می کند. در هر تعین، به لباسی مطرز است. او نوشته است:

لما كان الحقيقة المحمديّة هو التّعين الأوّل فلما تمت حدوده و جهاته اشرق عنها بالاشراق المتّصل التّعين الثّاني الّذي هو قبرها و حجابها ولما تمّ التّعين الثّاني بحدوده و حجابها اشرق عنه السّتر، فالستر اعلى مقامات تقديسه و تنزيهه لاستشراقه عن ذلك النّور ادنى مقامات تعين و تكثّر الحقيقة المقدّسة (ص) ففى التّعين الأوّل هو المزمّل و فى التّعين الثّاني هو المدثر فان الدّثار ثوب على الشّعار فيكون فى الحجاب الثّاني و فى التّعين الثّالث اختفت تلك الكنوز و تعجمت تلك الرّموز فصارت فى قبر لا يسافر قاطنه و لا ينتقل الى العالم الأوّل ساكنه و السّتر قد استشرق من وراء الحجاب و وقف على الباب و تغشى ذلك الجناب و صار قشر الّذلك اللّب الّذى هو اللّب اللّباب فتقدّس و تطهّر عن كلّ شىء يعوقه عن ذلك الجناب فلذا صار القشر لبّاً و الفرع اصلاً و الرّشح بحراً و الدّر نورا لما عدها من الاطياب و هو و ان كان واحد بالنسبة اليه و ما تحته لكنه متكثّر و متشعب بالنسبة الى تمام التّعين الأوّل و الثّاني و الثّالث فالزمّل الّذى هو التّعين الأوّل له مراتب و مقامات المقام الأوّل فى المقام الأوّل و العلامة الاولى و الآية الاكبرى و النّقطة و الرّحمة و السّرّ المجلّل بالسّرّ و الباطن و الغيب المطلق مقام الّلاهوتية المقام الثّاني فى المقام الثّاني و العلامة الثّانية و الآية العليا و السّرّ المستسرّ و الالف الّتى لانهاية لطولها بدوا و عودا و العماء المطلق و الباطن من حيث هو باطن المقام الثّالث فى المقام الثّالث و العلامة الثّالثة و الآية العظمى و سرّ السّرّ و باطن الظّاهر و الحروف العاليات و السّحاب من النّار و شجر البحر المقام الرّابع فى رابع المقامات و الآيات الظّاهرات و البيّنات الواضحات و الكلمة التّامة و السّرّ و الظّاهر من حيث هو ظاهر و الوجود المطلق و الحقّ المخلوق به و المفعول المطلق و النّفس الرّحمانى الاولى و الاسم الّذى استقرّ فى ظلّه فلا يخرج منه الى غيره و عالم فاحببت ان اعرف المحبّة الحقيقة و المودّة الواقعية الالهية رتبة

الواحدية بحر الاحدية طمطام يم الواحدية الاختراع الاول كهيعص الكلمة
التي زجر لها العمق الاكبر و السام الذي صلح به امر الاولين و الآخرين و
الكلمة التقوى و الشجرة الاولى و القلم الاعلى و باتمام هذا المقام الرابع ثم
التعين الاول فتزمل بهذا الثوب و كان به اليه الارب و اما المدثر فيعد ان
مزمل بهذا الثوب الدائم الذي لا يبلى و لا ينفد و لا يعتق و لا يخلق بل كلما
ازداد المدى ازداد بهاء و اشراق و سرورا و وفاقا تدثر باثواب آخر الاول الثوب
الابيض في الحجاب الابيض في اللؤلؤة البيضاء الثانی الزداء الاصفر في
الحجاب الاصفر و ارض الزعفران و هو ثوب اصفر فاقع لونها تسر الناظرين
الثالث ثوب الاخضر في حجاب الزمرد في مقام اللوح المحفوظ الرابع
الثوب الاحمر في الحجاب الاحمر في مقام الياقوتة الحمراء التي غلظها
غلظ السموات و الارضين الخامس الثوب الكمد المغموس في بحر المدد
المنفجر من صاد الصمد الجارى من تحت جبل الازل الى الابد و هو الماء
الذي منه كل شىء حتى دهر السمرد السادس الثوب الاخضر عميق
الخضرة في الحجاب الاظلة في مقام الزمردة الخضراء في حوصلة الطير
الاخضر ذلك طير القدس الظاير في هواء الانس الذي وكره فوق جبل
الملكوت منتزلا الى اعلى الملك السابع الثوب الازرق المائل الى البياض
كلون السماء الحجاب الاخضر وراء جبل قاف فلما تمت هذه الاثواب و
تدثر بها ذلك الجناب اوحى اليه رب الارباب يا ايها المدثر قم فانذر لان
المقام الكثرة المقتضى للخوف الحاصل من الانذار و ربك فكبر لان
الكبرياء ظهور الحق في عالم الاجسام و ذات النقش و الرسام و ثيابك
فطهر هذه التعينات لتراكمها و تزاعهما و غلظتها تحمل اوساخ الادبار
المتقضية لتطهيرها فصدع صلوات الله عليه بما امر و اداى ما حمل و حفظ
ما استودع و ادى الامانات الى اهلها و اتقن الامور بحلها و عقدها الى ان جاء
نصر الله و الفتح و رايت الناس يدخلون في دين الله افواجا»^(٥٨)

سید کاظم در جایی دیگر، در باره معنی ستر و حجاب بر آن است که، ستر معانی گوناگون دارد که مهم‌ترین آن، سترالعرش است:

«فَنَقُولُ ان ستر العرش هم الحملة الَّذِينَ ينقلون من الهدد المخزون في العرش حين استواء الرحمن عليه الى جميع المراتب من دونه وهذه الاستار وان كانت بعدد الاركان الثلثمائة و الستين الف الا ان كلياتها الى اربعة فالستر الاول ثوب احمر نسج من ريش جناح جبرائيل و ناسجه الروح على ملكة الحجب في الوجه الاسفل باسم الله القابض و في حجاب الياقوت و باب الملك و منتهى الملكوت الستر الثاني ثوب اخضر نسج من ريش جناح عزرائيل و ناسجه الروح في ملئكة الحجب في الوجه الاعلى و هو النفس التي لا يعلم ما فيها عيسى و هو ذات الدوات و الذات في الذات للذات و هو شجرة طوبى^(۵۹) و سدرة المنتهى و جنة الماوى عمد الجسد الجديد و الملك الذي لا يبيد و هو قبضته من ارض الشام الستر الثالث ثوب اصفر نسج من ريش جناح اسرافيل و ناسجه بالروح من امر الله و صبغ بماء الذهب في ارض العرب و بشيء يشبه البرقاع عند تغريد الورقاع الستر الرابع ثوب ابيض نسج من ريش جناح ميكائيل و ناسجه الروح القدس في الماء الغير الاسن و الابيض الغربى اشبه الاشياء بالزيبق و ماء ذى الوجهين كوكب زحل قد ضبع بقبضه من الارض المصر بعد ما ينفخ عليه بريح الجنوب و هذه الاربعة كلييات استار العرش كل واحد منها له سبعون الف شقة و كل شقة يسع استظلال الخلايق به اجمعين.»^(۶۰)

۶. خمیره زعفرانی آدم

اینک، سخن آن است که آیا شیخ احمد، بانی اصطلاحاتی نظیر ارض زعفران است یا پیش از وی، چنین سخنانی بر زبان رفته است؟ گفتنی است که شیخ

احمد ناقد تند آرای ابن عربی است که شهسوار میدان مکاشفه و عوالم الهی است. در اندیشه او، یکی از این عوالم، عالم خیال حقیقتی است که در آن، ناممکن‌ها ممکن می‌شود. یکی دیگر از این عوالم، مبشرات است و دیگری همین ارض زعفران. او در شاهکار خویش، الفتوحات المکیه، باب هشتم را با این عنوان شروع می‌کند: «فی معرفة الارض التي خلقت من بقية خميرة طينة آدم عليه السلام وهي ارض الحقيقة وذكر بعض ما فيها من الغرائب والعجائب»^(۶۱) یعنی، در شناختن ارضی که از بقیه خمیرمایه گل آدم آفریده گشت و آن‌جا ارض حقیقت است و بیان برخی از غرایب و عجایب آن. او می‌گوید، از این بقیه خمیرمایه گل آدم، درخت نخلی آفریده شده که نامش خواهر آدم (اخت‌الآدم) است که «شبهها بالمؤمن ولها اسرار عجيبة». این بقیه خمیرمایه گل آدم به اندازه یک دانه کنجد وزن دارد. در همین دانه، خداوند زمینی بگستراند بی‌کران و «واسعة الفضاء». آن‌چه در عرش و کرسی و افلاک و آسمان‌ها و زمین است، در یک حلقه از این زمین قرار دارد که در هر نفسی ساکن در آنها نیز عوالم بی‌نهایت آفریده است. در این ارض است تجلیات الهی و ظهور مغیبات بر عارفان جلوه می‌کند و این زمانی است که اینان در جسد خاکی خویشند، اما روحشان در این ارض تجلیات غیبی مشاهده می‌نماید. ساکنان این ارض، همیشه حی و جاویدند. ابن عربی در این‌جا از دو صوفی یکی اوحدالدین کرمانی حکایتی نقل می‌کند که وصف همین ارض است و دیگری، که به بحث ما مربوط است، ذوالنون است که او در این ارض، سخن از ارض زعفران می‌نماید. عین گفتار ذوالنون به نقل از ابن عربی این است:

«لما شاهدنا ذوالنون المصری نطق بما حکى عنه من ايراد الكبير على الصغیر من غیر ان يصغر الكبير او يكبر الصغیر او يوسع الضيق او يضيق الواسع فالعظم فی التفاحة على ما ذكرته باق و القبض ... دخلت فيها ارض

من فضة بیضاء فی الصّورة ذات شجر وانهار وثمر شهی کلّ ذلك فضة و
اجسم اهلها منها کلّها فضة و كذلك کلّ ارض شجرها و ثمرها و انهارها و
بارها و خلقها من جنسها فاذا تناولت و اكلت وجد فیها من الطعم و الزّوائج
و النّعمة مثل سائر المأكولات غیر ان اللّذة لا توصف و لا تحكى و دخلت
فیها ارض من الكافور البیض و هی فی اماكن منها اشدّ حرارة من النّار
یخوضها الانسان و لا تحرقه و اماكن منها معتدلة و اماكن باردة و کلّ ارض
من هذه الارضین الّتی هی اماكن فی هذه الارض الكبيرة لو جعلت السّماء
فیها لكانت كحلقة فی فلاة بالنّسبة الیه و ما فی جمیع اراضیها احسن
عندی و لا اوفق لمزاجی من ارض الزّعفران و ما رأیت عالما من عالم کلّ
ارض ابسط نفوسا منهم و لا اكثر بشاشة بالوارد علیهم یتلقونه بالترحیب و
التّاهیل و من عجائب مطعموماتها انه ای شیء اكلت منها اذا قطعت من
المثمرة قطعة نبتت فی زمان قطعك اياها مكانها...»^(۶۲)

با دقت در گفته ابن عربی، معلوم می شود که اگر چه او در فتوحات خویش ذکر
ارض الزّعفران کرده است، اما فی الواقع او به نقل از ذوالنون، از این ارض یاد
می کند. باید گفت که ابن عربی، شیفته این صوفی قرن سوم است که در وصفش
کتابی نوشته است. ابن عربی در وصف هیچ یک از مشایخ صوفیان، کتاب مستقلی
ننوشته مگر ذوالنون.^(۶۳) ابن عربی سخن به گزاف نمی گوید و اگر صحت قول او را
بپذیریم، آن گاه سابقه اشاره به ارض الزّعفران به ذوالنون المصری (وفات ۲۴۵ هـ
ق) یکی از نخستین عارفان برجسته اسلامی می رسد. آشنایی ذوالنون با خطوط
هر و گلیف مسلم بود و توانست از برای (ابنیة قدیمی که در مصر بود و حاوی نقوش
و خطوطی بود که کسی قادر به خواندن و کشف آنها نبود) علوم غیبیه استخراج
کند و اشراف وی به کیمیا نیز مشهور است.^(۶۴) با این وصف، می توان گفت که

ارض الزعفران به احتمال بسیار، از سرچشمه گنوسیسم و قبایل یهودی و اندیشه فیلسوفان پیش از سقراط به ذواتون رسیده است.

این ارض الزعفران بخشی از ارضی است که از بقیه خمیرمایه گل آدم ساخته شده است و تا این اواخر از چشم محققان مخفی مانده بود. هانری کربن یکی از معاصران بود که به لطف الفتوحات المکیه ابن عربی، بار دیگر آن را کشف کرد.^(۶۵) کربن، کتاب خویش را در وصف ارض ملکوت نوشته بود و اعتقاد داشت که ایران مزدایی قبل از اسلام حاوی چنین باورهایی بوده است. این جغرافیایی خیالی، همانی است که شیخ احمد تحت مقوله هورقلیا مطرح کرد که عالم مثالی است و سخنانش از نظر زمانی به سهروردی شیخ اشراق می‌رسد. بسیاری که داعیه تحقیق در این زمینه داشتند، خود در فهم این دقیقه فرو ماندند و به این عجز خویش اذعان کردند.^(۶۶)

شاید بتوان گفت، ریشه همه این دانش‌های کشفی به معراج حضرت محمد باز می‌گردد، چه که عین القضاة در تمهیدات اشاره می‌کند:

«دریغا گویی مصطفی را در عشق، آینه چه بود؟ گوش دار، از حق تعالی بشنو: لقد رأی من آیات ربّه الکبری ابوبکر صدیق پرسید که: یا رسول الله، این آیات کبری چیست؟ فقال رأیت ربی عزّ و جلّ لیس بینی و بینة حجاب الاحجاب من یا قوتة بیضاء فی روضة خضراء. جانم فدای آن کس باد که این سخن گوش دارد. این نشنیده‌ای که رسول، جبریل را پرسید که: هل رأیت ربی؟ ای جبرئیل، خدای را تبارک و تعالی دیدی؟ جبرئیل گفت: بینی و بینة سبعون حجابا من النور لودنوت انملة واحدا لا حترقت.»^(۶۷)

این حدس که ارض زعفران باید ریشه در معراج حضرت محمد داشته باشد، درست است. کهن‌ترین روایت در باره معراج از حضرت ابن عباس است. او در

باره وصف جنت از زبان حضرت محمد می گوید: چون همراه جبرئیل به جنت رسید، جبرئیل صدا زد: «یا رضوان» و چون رضوان یعنی خازن جنت می پرسد که تو که هستی، جواب می دهد: جبرئیل و محمد. بعد خازن الجنان حضرت را به تماشای جنت می برد که از این قرار است:

«فأخذني رضوان و ادخلني الجنة؛ فنظرت الى ارضها فاذا هي مثل الفضة البيضاء فتأملت رياضها وحصباءها اللؤلؤ والمرجان و ترابها المسك و نباتها الزعفران و اشجارها و انهارها و سقفها من الياقوت الاحمر منعقدة قبابها على نهر الكوثر العرش سقفها و الرحمة حشوها و ملائكة الرحمن رجالها.»^(۶۸)

یعنی، رضوان مرا به جنت برد و نگاه کردم دیدم زمینش مثل نقره سفید است، دشت و دمنش لؤلؤ و مرجان است و خاکش بوی مشک دهد و گیاش همه زعفران است و درخت و رود و سقفش همه از یاقوت احمر است که نهر کوثر بر او جاری است و سقفش همه عرش است و مردانش ملائکه رحمان اند. گونه دیگری از این روایت از سوی شیعیان به این نحو آمده است:

«رایت لیلة اسرى بی الى السماء قصورا من یاقوت احمر و زبرجد اخضر و درّ و مرجان و عقیان بلاطها المسك الاذفر و ترابها الزعفران و فیها فاکهة و نخل و رمان و حور و خیرات حسان ... فقلت یا حبیبی جبرئیل لمن هذه القصور؟ و ما شأنها؟ فقال لی جبرئیل: هذه القصور و ما فیها ... لشیعة اخیک علی و خلیفتک من بعدک علی امتک و هم یدعون فی آخر الزمان باسم یراد به غیرهم یسمون الزافضة و انما هوزین لهم لانهم رفضوا الباطل و تمسکوا بالحق و هو السواد الاعظم.»^(۶۹)

یعنی شب معراج، قصری از یاقوت احمر و زبرجد اخضر سرشار از درّ و مرجان و عقیق دیدم که ساخته از مسک خوش بو بود و خاکش از زعفران (ارض الزّعفران) بود که میوه و خرما و انار و حوریّه و بهترین زنان داشت، عرض کردم: ای جبرئیل، این قصر به که تعلق دارد؟ فرمود: این قصرها و هر آنچه در آنهاست، خاصّ شیعه ماست که در آخر الزّمان آنها را رافضی (از دین برگشته) می گویند؛ اگر چه این اسم برایشان زینت است، چه که از باطل بر می گردند و به حقّ که سواد اعظم است، تمسک می جویند. بار دیگر، به گونه دیگری این سخن آمده است، آن جا که حضرت علی از حضرت محمّد می خواهد که وصف ۱۲ قصر بهشت را باز گوید، می فرماید:

«یا رسول صف هذه القصور، فقال رسول الله: يا عليّ بناء هذه القصور لبنة من ذهب و لبنة من فضة ملاطها المسك الاذفر و العنبر حصاؤها الدّرّ و الياقوت و ترابها الزّعفران و كثيبها الكافور في صحن كلّ قصر من هذه القصور اربعة انهار نهر من عسل و نهر من خمر و نهر من لبن و نهر من ماء محفوف بالاشجار و المرجان...»^(۷۰)

۷. چند اصطلاح

همان طور که گفته آمد، ارض زعفران از جنس عالم هورقلیا است که در اندیشه شیخ احمد به تفصیل از آن سخن به میان آمده است. فی الجمله در رساله رشیدیّه توضیح ساده ای در این خصوص ارائه می دهد، از این قران:

«اقول هورقلیا فی الاقليم الثامن و معنى لفظه ملك آخر و له مدینتان مدینة فی المغرب جابرسا و فی المشرق جابلقا علیها سور من حدید و علی كلّ واحد منهما الف الف مصراع و يتكلمون بسبعین الف الف لغة كلّ اهل

لغة بخلاف لغة اخرى و هم فى بلاد منسك تأويل و نارس من كل مدينة كل يوم يخرج سبعون الفا لا يعودون الى يوم القيامة و يدخلها سبعون الف لا يخرجون الى يوم القيمة و ان الخارجين و الداخلين ... و الحجّة عليه السلام فى غيبته تحت هورقليا فى تلك الدنيا ... فاعلم ان عالم المثل صور الاشياء و الصورة التى فى المرآت من عالم المثل و هذه الصور التى تراها فى الاجسام اذا نزعته من الاجسام من عالم المثل ...»^(۷۱)

مختصر آن که، عالم هورقليا عالمی است که وراى این عالم است و دو شهر دارد، یکی جابرسا در غرب و دو دیگر جابلقا در شرق و دور تا دورش از حديد و آهن محصور است و اهالی آن به هفتاد هزار زبان سخن می گویند که هر یک با دیگری متفاوت است و قائم آل محمد در ایام غیبت خود در آن جا زندگی می کند. عالم مثال که چندین بار در این مقاله از آن سخن به میان آمد، صور اشياء است که مانند تصویر در آینه است. یعنی شبیه به عالم مثل افلاطونی است. یادکردنی است که بحث در باره هورقليا پیش از شیخ احمد نزد شیخ اشراق، معروف بود و باید در وصف آن مقاله ای به تفصیل نوشت.^(۷۲) او در حکمة الاشراق می نویسد: «قد يصعدون الى السماء مع ابدان فيلتصقون ببعض السادة العلوية و هذه احكام الاقليم الثامن الذى فيه جابلق و جابرص و هورقليا ذات العجائب.»^(۷۳) این سخن شیخ اشراق که هورقليا به هنگام پرواز روح به عالم بالا و گذر در هورقليا عجایب می بیند، البته همان گفته ذوالنون و دیدار او در ارض زعفران را تداعی می کند. از نظر معتقدان عالم هورقليا، آدمی چهار جسم دارد، یکی جسم قالبی یا اثیری که مخصوص عالم ناسوت است و دیگری جسم مثالی یا نجمی یا هورقلیایی که مخصوص عالم ملکوت یا مثال است و سومى، جسم عقلی یا علّی که مخصوص عالم جبروت و معقولات است و آخری، جسم نوری یا آتشی که مخصوص عالم

لاهورت است.^(۷۴) به هر حال، گذر از ارض زعفران با جسم هورقلیایی امکان‌پذیر است که البته سخنی است قابل تحقیق؛ شاید در این جا سخن از رجال اعراف به درستی به میان آید.

رجال اعراف، اشاره به کریمه قرآنیه است: «عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كَلًّا بِسِيْمَاهُمْ». (اعراف / ۴۶) یعنی در اعراف، رجالی هستند که به چهره‌هایشان شناخته می‌شوند. ملاحظه در کتاب العرشیه در خصوص ایشان سخنانی گفته است که شیخ احمد در شرح خود بر آن به تفصیل توضیح داده است:

«ان الاعراف مقام لبعض اهل الجنة وهوان من عرف الله في دار الدنيا بالعلم والعمل اذا ورد على مقام التعارف بين الله وبينه ... اذا قدم الجنة كان له قدم صدق عند ربه وهو الاعراف ومقام الكتيب في الجنة انزل من مقام الاعراف فانه لمن قدم الجنة قاصرا عن رتبة الاول ...»^(۷۵)

شیخ احمد در رساله الخاقانیه در جواب سؤالات فتح علی شاه قاجار، مراتب جنّت را چنین احصا می‌کند:

«نعم مراتب اهل الجنة تزيد في الحسن والجمال والجدّة والشباب بعكس الدنيا كلّ وقت على سبيل التدرّج سيّالا وهكذا فاذا مضى عليهم قدراتنا عشر الف سنة من سنى الدنيا صعدوا عن الرفرف الاخضر الى الكتيب الحمر و يمتكون فيه قدر اثني عشر الف سنة من سنى الدنيا و يصعدون الى الاعراف و يمتكون فيه قدر اثني عشر الف سنة من سنى الدنيا و يصعدون الى مقام الرضوان فلا يزالون فيه ابد الابدين بلاخاية و لا نهاية يزدادون شبابا و جدّة و جمالا و ملكا و حورا عينا و كلّ مقام صعدوا اليه كان اعلى من الاول بمثل الفرق بين نعيم الدنيا والآخرة يطوف عليهم ولدان مخلدون باكواب و اباريق و كأس من معين لا يصدعون عنها و لا

ینزفون و فاکهه مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون و حور عین کامثال
 اللؤلؤ المکنون جزاء ما کانوا یعملون لا یسمعون فیها لغوا و لا تأتیما الا قیلا
 سلاما سلاما الله لا تحرمنا الجنة یا کریم»^(۷۶)

یعنی مراتب بهشت چنان است که مؤمن بر عکس این دنیا، دائم بر زیبایی و جوانیش افزوده خواهد شد و چون دوازده میلیون سال به حساب این جهانی، گذشت، از این رفر ف اخضر به کثیب احمر داخل می‌گردد و چون دوازده میلیون سال دیگر نیز گذشت، به مقام اعراف ارتقا می‌یابد و بعد از یک درنگ دوازده میلیون سال در آن جا، به رضوان وارد می‌شود تا ابد در آن جا از نعمای الهی برخوردار می‌گردد.

یعنی مراتب چهارگانه جنت از طبقه بالا به پایین عبارت است از: رضوان، اعراف، کثیب احمر، رفر ف اخضر. شاید در پرتو این مقولات و ارض زعفران و سدره الهی، برخی از فقرات آثار نیاز به تعمق بیشتر دارد، از جمله این عبارت کلمات مکنونه: «از تو تا رفر امتناع قرب و سدره ارتفاع عشق قدمی فاصله».

اصطلاح دیگری که در مطاوی بحث به کرات ذکرش رفت، سدره یا سدره المنتهی است. این سدره، مذکور در قرآن است در قصه معراج: «هو بالاق الاعلی. ثم دنا فتدلّی. فکان قاب قوسین او ادنی. فاوحی الی عبده ما اوحی. ما کذب الفؤاد ما رأی. افتمارونه علی ما یری. ولقد راه نزلة اخری. عند سدره المنتهی. عندها جنة المأوی. اذ یغشی السدره ما یغشی. ما زاغ البصر و ما طغی»^(۷۷) معانی گوناگونی برای این سدره قائل شدند از جمله آن را در آسمان هفتم یاد کردند^(۷۸) و علت تسمیه آن را به منتهی چنان دانستند که نهایت علم انبیا است.^(۷۹) آنان که قصه معراج را بازگفتند،^(۸۰) در وصف سدره المنتهی سخن‌ها راندند، از جمله:

«حتی انتهى الى سدره المنتهى فنظرت اليها فاذا هي اصولها من الذهب الاحمر و اغصانها من الياقوت و قضبانها من الدر المكنون و الحلوى و الحلالى تميل ما بين الخافقين و يتناثر من ورقها المسك و العنبر اذا ... مضى جبرائيل الى الجنة فاستخرج منها حصيرة من لؤلؤ و سجادة من السندس و قدم لى رفرفا و اجلسنى عليه و اذا النداء من العلى يا جبرائيل زج حبيبي محمد فى التور قال فرجع جبرائيل بيده الزفارف و قال سر بمحمد ... ثم تقدمت و اذا ببحر من نور ابيض ... ثم زج بى فى بحر من نور اخضر... ثم خرجت من ذلك البحر الى بحر من نور اصفر ... ثم خرجت من ذلك البحر الى بحر من نوريتلاً لأهيبه»^(۸۱)

اما عارفان برآند که این سدره المنتهى، مقام قلب حقیقی مظهر خداست که شجره وجود از آن نشئت می گیرد و عارف، غایت سلوکش شهود این مقام است و نه برتر از آن.^(۸۲) در آثار این دور اقدس، منظور از سدره مبارکه، همان شأنی از شئون مظاهر ظهور است. در آثار بهائی نیز معانی شجره طوبی و سدره منتهى نقل شده است، چنان که جمال ابهى در لوحی می فرمایند:

«به متقضای عدل و ظهور فضل به هر یک از مظاهر عز باقیه، حجتی و برهانی عنایت فرمود تا برای نفسی مجال اعراض و اعتذار نماند و بر کل، حجّت الهی بالغ و کامل گردد. مقصود از این فضل اکبر آن که، ناس را تربیت نمایند که شاید به مملکت وجه داخل شوند و به مقام بیقی وجه ربک که مقام سدره منتهای وجود انسانی است، فائز گردند و باقی مانند.»^(۸۳)

لذا می توان گفت که ارض زعفران، وجود سالکی است که در آن سدره المنتهى یعنی عرفان غایی مظهر خدا می روید که ندایش انی انا الله است. در این مقام، اودر زمره رجال خاص خداوند خواهد بود، همان طور که حضرت ابهى فرمودند:

«ای سائل، آنچه از اسامی در کتاب الهی از ذکر طوبی و سدره منتهی و شجره قصوی و ورقه و ثمره و امثال آن مشاهده می‌نمایی، موهوم مدان. مقصود از جمیع این اسامی عندالله، مؤمن بالله بوده و خواهد بود و مؤمن تا در ظلّ سدره الهیه ساکن از سدره طوبی و علیین عندالله محسوب و بعد از اعراض از سدره نارسجین مذکور و در حین ایمان افنان و اغصان و اوراق و اثمار او جمیع از اثبات مشهود و بعد از اعراض، جمیع از نفی محسوب می‌شود و بسا نفسی که در اصیل از ابهی سدره بقا است و در ابکار، از ادنی شجره فنا و کذلک بالعکس لوانت من العارفین مؤمن را در حین اقبال او الی الله، جنّتی مشاهده کن با کمال تزئین به شأنی که جمیع آنچه درخت باشد شنیده‌ای در او مشاهده نما از افنان علمیه و اثمار معارف الهیه و انهار بیانیه و ازهار حکمتیه و فوق ذلک الی ان یشاء الله در او موجود همین نفس بعینه بعد از اعراض نفس هاویه می‌شود مع آنچه متعلّق به او بوده، کذلک یبدل الله النور بالظلمة والظلمة بالنور لوانتم تفقهون.»^(۸۴)

چنین عرفانی توأم با رنج و بلاست^(۸۵) هم برای مظهر خدا که باید نزول مراتب کند و هم برای شخص مؤمن که باید صعود به چنین مقام اعزّ ابهائی کند. سخن آخر، این بیان جمال ابهی است که مسک الختام بحث است:

«بسم ربنا الرحمن تلك آیات الله نزلت بالحق من جبروت الله المهيمن القيوم وفيها قدر كل ذكر خير ولكن اكثر الناس هم لا يفقهون قل ان مثل الآيات كمثل الماء ان من الماء يحيى الاجساد كما انتم تشهدون كذلك من الآيات يحيى الارواح وتنبت من ارض العرفان اشجار عزّ مرفوع قل انها مرة تظهر على حكم النار وبها تشتعل افئدة الذين هم توجهوا الى الله العزيز المحبوب و ومرة تجدها على حكم الماء لان منها حي كل ما كان ويحيى كما يكون وانها لسدره المنتهى و ما خلق منها هي اثمارها لوانتم تعرفون و

انها لمسجد الاقصى يطوفن في حولها عباد مكرمون وانها لشمس المعانى و
 يتربى منها حقائق كل شيء لو انتم تعلمون و انّها جبل الله من بريته من
 تمسك بها فقد نجى و من تخلف انهم هم المغرقون و انها لقمص الله بين
 السموات و الارض و منها يجدن الممكنات رائحة الله المهيمن القيوم و انّها
 هي ورد هذا الرضوان طوبى لمن ترشده الى هذا المقام العزيز المحمود كل
 ذلك لنسبتها الى اسمى المنزل و انه قد كان مقدساً عن كل ما يذكر و
 يعرف بما خلق بين الكاف و النون قل يا قوم انّها لسلسبيل الذى جرى عن
 يمين العرش فضلا من عنده اذا انتم فاشربون»^(۸۶)

یاداشت‌ها:

۱. این مقاله، بخشی است از کتاب نویسنده در شرح اصطلاحات لوح حکمت که در پی
 دو کتاب دیگر او در باره لوح حکمت نوشته شده بود. کتاب اول ارباب حکمت در لوح
 حکمت که پیش از این در کانادا منتشر شد و دیگری، دیدار دلدار، مبانی عرفانی لوح
 حکمت است که در دست نشر است.

۲. حضرت بهاء الله، مجموعه الواح مبارکه، ص ۳۷، مصر ۱۹۲۰م

۳. ابن عربی تا آن جا که نگارنده می داند، از جمله معدود کسانی است که سدره را به نام
 بهاء قرین ساخت: «فهی شجرة النور فعلیها من النور و البهاء بحیث ان یعجز عن وصفها
 الانسان من كل عالم و ما فی الجنة قصر و لاطاقة الا و غصن من اغصان هذه السدرة
 داخل فيه و فی ذلك الغصن منا لنبق علی قدر ما فی العمل الذى هو الغصن صورته من
 الحركات و ما من ورقة فی ذلك الغصن الا و فیها من الحسن بقدر ما حضر هذا العبد مع
 الله فی ذلك العمل و اوراق الغصن بعدد الانفاس فی ذلك العمل و اذا اكل اهل السعادة
 من هذه الشجرة زال الغل من صدورهم و مكتوب علی ورقها سبح قدوس رب الملائكة
 و الروح»

ابن عربی، تفسیر و اشارات القرآن من کلام الشیخ الاکبر، جمع و تألیف محمود محمود الغراب، ج ۴، ص ۲۱۲ مطبعة نصر، دمشق، ۱۹۸۹م. در این لطیفه، اشاره به مقام غصن مندرج در سورة الغصن جمال قدم است و در عین حال، ذکر سبوح قدوس نیز در آینده در کلام شیخ احمد و سید کاظم نقل خواهد شد.

۴. فاضل مازندرانی به رغم آن که معانی کامل اصطلاح را می دانست، ارض زعفران را تلویحی (و نه تصریح) از قائن می داند که موطن مخاطب لوح حکمت جناب فاضل قائنی است. بنگرید به فاضل: اسرار الآثار، ج ۴، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ب، ص ۶۳. همو می گوید که این اصطلاح، مبتنی بر تفکرات شیخی و حضرت باب است. جناب فاضل، نخستین کسی است که به معنای ارض زعفران توجه کرد و بعد جناب دکتر رأفتی در ضمن مقاله ارض زعفران به برخی یادداشت ها در این خصوص مبادرت ورزید. بنگرید به وحید رأفتی، ارض زعفران، مجله عندلیب، سال ۴، شماره ۴، سنه ۱۳۶۴ش، کانادا و نیز بنگرید به وحید رأفتی: الوان در دیانت بهائی، جزوه معارف بهائی، شماره ۱، دوره دوم، نشر کانادا، ۱۹۸۸م ضمن یادداشت ها.

۵. حضرت بهاء الله: لثالی الحکمة، المجلد الثالث، الطبعة الاولى من منشورات دارالنشر البهائیه فی البرازیل، ۱۹۹۱م، ص ۲۸۴.

۶. در باره حمرا و خضرا و صفرا، بنگرید به وحید رأفتی: معارف بهائی (دوره دوم) الوان در دیانت بهائی، نشر کانادا، ۱۹۸۸م. همین جا گفتنی است که این کلمه، ریشه اسلامی دارد و آن را در فصل آخرین مقاله باز خواهیم گشود.

۷. قیوم الاسماء، سورة ۴ (مدینه)

۸. عبدالحمید اشراق خاوری: مائده آسمانی، ج ۹، ص ۶۲، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ب

۹. کثیب، توده ریگ روان و ریزان را گویند (منتهی الارب) در عین حال موضعی است که در کرانه دریای یمن است و قریه ای است از بنی محارب بن عمرو بن ودیعه. لغت نامه دهخدا، ذیل کثیب. در ادعیه معروف و مربوط به حج در عرفات، در جایی است که چون

حاجیان به منطقه کثیب احمر رسند، دعایی را باید بخوانند. کلینی: الاصول الکافی، ج ۴، ص ۴۶۷. اما در عین حال، نشانی از ارض خدا نیز هست، چنان که در مسئله نامعلوم بودن قبر حضرت موسی از حضرت رسول، سؤال کردند، فرمودند: «سئل النبی عن قبره فقال عند الطريق الاعظم عند الکثیب الاحمر» قمی: تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۶۶، بیروت،

۱۴۲۱ ق

۱۰. فاضل مازندرانی: اسرار الآثار، ج ۵، ذیل کلمه کثیب

۱۱. حضرت بهاء الله: سورة الملوک، ص ۱، نشر طهران (جیبی)

۱۲. حضرت بهاء الله: لوح شیخ نجفی (ابن ذنب)، بمبئی، ۱۹۲۲م، ص ۵۶. و آثار قلم اعلیٰ، ج ۱ (کتاب مبین)، ص ۴۷، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۰ ب،

۱۳. فاضل مازندرانی: اسرار الآثار، ج ۵، ص ۱۳، ذیل کثیب

۱۴. ررف در لغت به معنای بساط گران مایه است و برخی جامه سبز گویند و برخی حواشی زره را نامند و برخی پاره ای است که میان سراپرده و خرگه دوزند. لغت نامه دهخدا، ذیل ررف.

۱۵. قرآن ۷۶/۵۵ سورة رحمن.

۱۶. قیوم الاسماء، سورة ۱۷، باب (در برخی نسخ عرش)

۱۷. همان سورة ۳۲ (حی)

۱۸. همان سورة ۱۰۹ (عبد)

۱۹. منظور این آیه قرآنی است: «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكُوتٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ الْمُبَارَكَةِ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ. فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذَكَّرَ فِيهَا إِسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ.» (قرآن ۲۴ / ۳۴ و ۳۵) گفتنی است که آیه نخست یعنی آیه نور توسط حضرت بهاء الله تفسیر شده است (اشراق خاوری: مائده آسمانی، ج ۴، ص ۴۹ به بعد، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب) قابل تأکید است که این اثر

فوق العاده جمال قدم از زاویه چشم محققان دور مانده است. افزودنی است که کمتر کسی است که در اسلام به شرح و تفسیر این آیه نرفته باشد، از غزالی گرفته تا شیخ احمد، جملگی بر این معمای قرآنی تأمل کرده‌اند (مثلاً بنگرید به شرح شیخ احمد خطاب به سید محمد بکاء در جوامع الکلم و یا همین شرح مندرج مجمع التفسیر، هاشمی، مطعبه سعادت کرمان، ج ۲، ص ۹۳ به بعد) آیه دوم مذکور در فوق یعنی «فی بیوت اذن الله...» مورد تفسیر حضرت اعلیٰ نیز قرار گرفته است.

۲۰. «أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (قرآن ۵/۲)

۲۱. حضرت اعلیٰ: تفسیر سورة بقره، ص ۱۵، نسخه کمبریج تکثیر محفوظه آثار امری، ۱۳۵۴ ش.

۲۲. حضرت اعلیٰ این هفت مرتبه در حدیث را در آثار خود به کرات نقل کردند. برای نمونه، بنگرید به مجموعه توابع نسخه کمبریج تکثیر لجنه ملی آثار امری، ۱۳۵۴ ش، ص ۱۵۴ (A)

۲۳. این مقامات با آنچه به رکن رابع شیخی مشهور است، اندکی متفاوت است. برای نمونه ای از این عقاید در باره رکن رابع، بنگرید به سید کاظم در شرح خطبه طنجیه که مشخصات طبعی آن در یادداشت‌های بعدی خواهد آمد. از جمله در شرح خطبه به اختصار نوشت: «فالرکن الاول بازاء الست بریکم وهو سبحان الله والرکن الثانی بازاء محمد نبیکم وهو الحمد لله والرکن الثالث بازاء علی ولیکم والائمة الاحد عشر من ولده وفاطمة سلام الله علیها وعلیهما اولیاوکم وامنواوکم وهو الله لاله الا الله لاتراه اثنی عشر حرفا والرکن الرابع بازاء اولی من والوا واعادی من عادوا وهو الله الاکبر والمجموع تمام الاسم الاعظم وهو قول مولینا ان الاسم الاعظم اربع احرف الحرف الاول لا اله الا الله و الحرف الثانی محمد رسول الله و الحرف الثالث نحن و الحرف الرابع شیعتنا.» (شرح خطبه، ص ۱۴۸)

۲۴. در شرح القصیده می نویسد: «معرفة التوحیدی هی الوصول الی معرفة مقام الاحدیة ... والمعانی هو ظهور مقام الواحدیة و ظهور معانی الاسماء ... و الابواب هم الانبیاء علیهم

السَّلام فَانَّهُمْ ابوابُ اللهِ سُبْحانَهُ فِي التَّشْرِيعِ وَنَبِينا (ص) لِانَّهُ بابُ اللهِ سُبْحانَهُ فِي التَّكْوِينِ وَالتَّشْرِيعِ ... وَالامامُ هُوَ الخَلِيفَةُ بَعْدَ النَّبِيِّ ...» (شرح القصیده، ص ۹۸)

۲۵. شیخ احمد احسائی: شرح الزیارة، ج ۱، ص ۲۰ به بعد.

۲۶. شرح الزیارة، ج ۱، ص ۳۷-۲۲ و نیز ۱۲۱ و ج ۳، ص ۲۹ و ۳۸ و ۱۴۴ و ج ۴، ص ۲۶۹

۲۷. سید کاظم رشتی: شرح خطبه طتنجیه، ص ۱۸۹، چاپ سنگی، ۱۲۷۰ق

۲۸. سید کاظم رشتی: مجمع الرسائل فارسی، شماره ۱۶، چاپ دوم، نشر سعادت کرمان، ص ۳۹۰. ما به علت اختصار و حجم مقاله، بقیه متن را نیاوردیم ولی نکات بسیار جالبی در آن هست.

۲۹. سید کاظم در شرح القصیده، این عوالم را ده می داند؛ عالم امکان، فواد، عقول، ارواح، نفوس، طبایع، مواد، مثال، اجسام، اعراض (شرح القصیده، ص ۲۴۴) و نیز در همین اثر آنها چنین مرتب کرده است؛ عقول، ارواح، نفوس، طبایع، مواد مثال، اجسام، اجساد، اعراض این تفاوتها اعتباری است. به هر حال تفاوت جسم و جسد در اندیشه شیخی یکی از امتهات مسائل است، برای تفصیل بنگرید به هانری کربن (ارض ملکوت، ترجمه سید ضیاء الدین دهشیری، مرکز مطالعات فرهنگی، ۱۳۵۸ش). او در شرح القصیده، کلیات این عوالم را به چهار نیز مختصر کرده است که عبارتند از: عقول و ارواح و نفوس و اجسام که سه مورد اول را با همین رنگهای فوق الذکر یاد کرده است، اما برای عالم اجسام، رنگ حمرا قائل شده است تا مراتب اربعه عرش را حفظ کند. (شرح القصیده، ص ۳۲۴)

۳۰. سید کاظم رشتی، نسخه خطی، ص ۱۲

۳۱. ذکر این نکته به عنوان یک حاشیه جا دارد که جنه العلیا در آثار بهائی بخصوص نماز یاد شده است: «اشهد بما شهدت الاشياء و الملاء الاعلی و الجنه العلیا و عن ورائها لسان العظمة من الافق الابهی اَنک انت الله لا اله الا انت و الّذی ظهر اَنه هو السّرّ المکنون و الرّمز المخزون الّذی به اقترن الکاف برکنه النون». حضرت بهاء الله: ادعیه حضرة المحبوب، ص ۷۶، قاهره مصر، ۱۳۳۹. به عبارت دیگر، ما در وصف سدره شهادت می دهیم که تو

خدایی و خود حقّ در سدره‌المنتهی در ارض زعفران ندا می‌کند که جز من خدایی نیست. به عبارت دیگر، شاید در حین قرائت این بخش از نماز، باید خود را ساکن در رفرر اخضر ببینیم و نه در ارض زعفران.

۳۲. منظور این حدیث است: «لا یكون شیء فی الارض ولا فی السّماء الا بهذه الخصال السّبع: بمشیة و ارادة و قدر و قضا و اذن و کتاب و اجل فمن زعم انه یقدر علی نقض واحدة فقد كفر» کلینی: (اصول کافی، ج ۱ و ۲، به همت حاج سید جواد مصطفوی، انتشارات علمیة اسلامیة، ۱۳۶۰ ش، ص ۲۰۶ کتاب التّوحید)

۳۳. بنگرید به همان اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰۷ کتاب التّوحید، باب المشیة و الارادة، حدیث ۱

۳۴. شیخ احمد احسائی: شرح الفوائد، ص ۳۳-۳۲، چاپ سنگی، ۱۲۷۲ق

۳۵. برای بحث راجع به اهمیّت مشیّت، فقط به عنوان نمونه نگاه کنید به این توضیح سید کاظم رشتی: «فلما تحقّقت المشیة ای الاختراع الاوّل لها جهتان جهة الی مبدئه و جهة الی نفسه فوضع لها لفظ مرکب من حرفین و هو (کن) فالكاف الجهة العلیا و النون الجهة السفلی و المشیة کلّها علیا لانّها من الوجود الرّاجح و هی القدرة الاّ انه الجهة العلیا منها تحکی التّوحید الصّرف الّذی لا ذکر لشیء من الاشیاء و ذرة من الدّرات و ان عظمت و جلّت فیها و هو الفناء المحض و الشّهود الصّرف و التّجلی الدّاتی بالعنوان الوصفی و هذا هو المنقطع الوجدانی و منقطع الاشارات و ذات ساذج و اللاتعین و عین الکافور و الكنز المخفی و شمس الاوّل و هو مقامات التّوحید الحقیقی الّذی لا ما مقام فوقه و لا منزل دونه.» (شرح خطبة طتنجیه، ص ۱۷۳)

۳۶. شرح العرشیه، ج ۲، ص ۲۲.

اودر جای دیگری به همین قضیه اشاره دارد: «نفخت فیهِ من روحی ای فی آدم و عیسی و غیرهما من روحی و هی المسمّاة بروح القدس و بروح من امره و هی عندنا روحان روح من امرالله و نعنی به عقل الكلّ و نعنی بامرالله النور الّذی نور الانوار صلّی الله علیه و آله ان ارید ان تقوّم الزّوج بالامر تقوّما رکنیا و ان ارید ما تقوّم به تقوّم صدور الامر فعل الله و روح

القدس و هو النور الاصفَر الثَّانی من اركان العرش اعنى روح الكل فمعنى كون الانسان مظاهر كونه اشراقا و كونه مشتقا و معنى كونه فى رتبة التَّشخُّص مثلا انه كان صورة و مركبا للانسان العقلی كما قال على (ع) فى بيان معرفته بالنورانية لسلمان و ابى ذر» (شرح العرشية، ج ۳، ص ۱۹۰-۱۸۹)

۳۷. شرح لوامع الحسينيه به همراه شرح الخطبه، ص ۳۳۱ و ۳۳۲

۳۸. فرات الكوفى: تفسير فرات، ص ۵۴۱، نشر وزارت ارشاد اسلامى، ۱۴۱۰ ق و نیز محمّد باقر مجلسى: (بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۲۳۳، دار احیاء التراث العربى، بیروت ۱۴۰۳ ق) و نیز شبیه به آن در این شهر آشوب: مناقب آل ابى طالب، ج ۳، ص ۳۳۴، نشر علامه قم، ۱۳۷۹ ق.

۳۹. اشاره به آیه قرآن است، قرآن ۱/۵۵-۴

۴۰. اشاره به آیه قرآن است، قرآن ۳۱/۲ یکی از مشهورترین آیات قرآنى و مشحون از معانى باطنى و عرفانى است.

۴۱. اشاره به حدیث بسیار مشهور است. بنگرید به بدیع الزمان فروزان فر: احادیث مثنوى، ص ۱۰۲، نشر امیرکبیر، ج ۳، ۱۳۶۱ ش.

۴۲. شرح القصیده، ص ۷۹

۴۳. از مشهورترین آیات قرآنى است، قرآن ۲۶/۸۹-۳۰

۴۴. قرآن ۱۳/۳۴

۴۵. سید کاظم رشتى: مجموعه رسائل، ص ۲۴۵، چاپ سنگى، ۱۲۷۲ ق

۴۶. حدیث معروفى است که توسط صائِن الدّین محمّد اصفهانى نیز شرح شده است.

۴۷. شرح الفوائد، ص ۱۰۲

۴۸. شرح العرشية، ج ۱، ص ۲۰۴

۴۹. برای تفصیل این مراتب بنگرید به فریدالدین رادمهر: بیشتۀ اندیشه‌ها، نه مقاله، لجنه نشر آثار امرى آلمان، ۲۰۰۹ م، مقاله طنین ناقوس بانگ یا هو

۵۰. برای حصول این خطبه جلیله، بنگرید به حافظ رجب برسی: مشارق انوار الیقین فی اسرار امیرالمؤمنین، ص ۱۶۶ به بعد، منشورات مؤسسه الاعلمی، الطبعة العاشرة.
۵۱. سید کاظم رشتی: شرح خطبه طتنجیة، ص ۱۳۵، چاپ سنگی، ۱۲۷۰ ق
۵۲. شیخ احمد احسائی: جوامع الکلم، ج ۱، ۱۲۷۲ چاپ سنگی، ص ۲۴۰ قسمت دوم و نیز قسمت اول، ص ۱۳۵
۵۳. شرح لوامع الحسینیة (ضمیمه شرح خطبه)، ص ۳۰۴
۵۴. شیخ احمد احسائی: شرح الزیارة، ج ۳، ص ۳۶۸، نشر سعادت کرمان، ۱۳۵۵ ش
۵۵. شیخ احمد احسائی: شرح العرشیة، ج ۳، ص ۸۰، نشر سعادت کرمان، چ ۲، ۱۳۶۴ ش
۵۶. شرح العرشیة، ج ۳، ص ۸۲
۵۷. شرح القصیده، ص ۲۸
۵۸. سید کاظم رشتی: شرح القصیده، ص ۵۴، چاپ سنگی، ۱۲۶۹ ق
۵۹. گفتنی است که نام شجره طوبی نیز قرین با جنّت است. از حضرت محمد نقل است، آن گاه که از طوبی می پرسند: «فقال یا مقداد! شجرة فی الجنة لو یسیر الزاکب الجواد لسار فی ظلها مائة عام قبل ان یقطعها ورقها و بسرها برود خضر و زهرها ریاض صفر و افناؤها سندس و استبرق و ثمرها حلل خضر و طعمها زنجبیل و عسل و بطحاؤها یاقوت احمر و زمرد اخضر و ترابها مسک و عنبر و کافور اصفرّ و حشیشها زعفران» فرات الکوفی: تفسیر فرات، ص ۲۱۲، نشر وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۰ ق
۶۰. شرح القصیده، ص ۵۸
۶۱. محی الدین ابن عربی: الفتوحات المکیة، ج ۱، ص ۱۲۶، نشر قاهره
۶۲. الفتوحات المکیة، ج ۱، ص ۱۲۸ برای نسخه دیگری از همین کتاب بنگرید به ابن عربی: الفتوحات المکیة، ج ۳ تحقیق عثمان یحیی و ابراهیم مدکور نشر المكتبة العربية قاهره مصر، ۱۹۷۲ م، ص ۲۶۲، بخش ۳۹۴ و ۳۹۵

۶۳. ابن عربی: الکوکب الدّری فی مناقب ذی النّون المصری (رسائل ابن عربی ۳) تحقیق و تقدیم سعید عبدالفتاح، الانتشار العربی بیروت لبنان، ۲۰۰۲م. جالب این است که ابن عربی این حکایت مذکور در فتوحات را هرگز در این کتاب نقل نکرده است.

۶۴. حافظ ابو نعیم اصفهانی: حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ج ۹، ص ۳۳۱ به بعد. دارالکتب العربیة، الطبعة الخامسة، ۱۹۸۷م

۶۵. هنری کرین: ارض ملکوت کالبد انسان در روز رستخیز از ایران مزدایی تا ایران شیعی، ص ۱۹۹ به بعد، ترجمهء سیّد ضیاء الدّین دهشیری، نشر مرکز ایرانی مطالعه فرهنگها، ۱۳۵۸ ش

۶۶. برای مثال، سیّد جلال الدّین آشتیانی می نویسد: «شیخ اکبر در فتوحات مکیّه در باب معرفت اراضی که از بقیّه طینت آدم خلق شده است و ارض حقیقت نام دارد و مشتمل است بر صورت آنچه را عقل تخیل می نماید از آن در لسان اهل کشف به مدن ذهبیّه و یاقوتیّه و اراضی زعفرانیّه و غیر از اینها از عجایبی که فهم و وهم به آن نمی رسد، تعبیر شده، مقرّ سماوات و ارض و جنّت و نار و عرش و کرسی است.» آشتیانی: شرح مقدّمه قیصری، ص ۴۹۰، نشر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۵ ش

۶۷. عین القضاة همدانی: تمهیدات، به اهتمام عقیف عسیران، ص ۱۰۳، نشر منوچهری، چ ۲، ۱۳۶۴ ش

۶۸. دکتر لویس صلیبا: المعراج فی الوجدان الشعبي: دار و مكتبة بیبلیون جبل لبنان، ۲۰۰۸ م، ص ۲۹۲

۶۹. محمّد طبری: دلایل الامامة، بعثت قم، ۱۴۱۳ ق، ص ۴۷۶ و محمّد طبری: نوادر المعجزات فی مناقب الائمة، نشر دلیل ما، قم ۱۴۲۷ ق، ص ۱۸۳

۷۰. فرات الکوفی: تفسیر فرات، نشر وزارت ارشاد اسلامی، ص ۵۴۱، ۱۴۱۰ ق و محمّد شعیری: جامع الاخبار، مطبعة حیدریّه، نجف، بی تاریخ، ص ۱۷۰ و شبیه به این در حرّ عاملی: الجواهر السنّیة فی الاحادیث القدسیة، ص ۲۸۹، انتشارات دهقان، ۱۳۸۰ ق و نیز در ابن بابویه: الخصال، ج ۲، ص ۴۳۶، نشر جامعه مدرّسین قم، ۱۳۶۲ ش

۷۱. شیخ احمد احسائی: جوامع الکلم، ج ۱، ص ۱۰۳ رساله دوّم، قسمت دوّم
۷۲. این مقاله نوشته شده است، بنگرید به محمّد معین: مجموعه مقالات، ج ۲، ص ۴۹۸ به بعد، نشر معین، ۱۳۶۷ش
۷۳. شیخ الاشراق: حکمة الاشراق به تصحیح هانری کرین، ص ۲۵۴، ج ۱، ۱۳۳۱ش
۷۴. بنگرید به مقالات معین، ج ۲، ص ۵۱۸ به بعد
۷۵. شیخ احمد احسائی، شرح العرشیه، ج ۳، ص ۲۱۹
۷۶. مجموعه رسائل، شماره ۳۰، ص ۱۲۰ و نیز جوامع الکلم، ج ۱، ص ۲۲۱
۷۷. قرآن ۵۳ / ۷ - ۱۷. این بخش از سورة النّجم است. این بخش از سوره، مربوط به احوال مدعیات حضرت محمّد در شب معراج است.
۷۸. از جمله عبدالرزاق کاشی گفت: «و لقد رآه ای جبریل فی صورته الحقیقیة نزلة اخرى عند الرجوع عن الحقّ، والنزول الی مقام الزوج عند سدرة المنتهی قیل هی شجرة فی السماء السابعة ینتهی الیها علم الملائكة ولا یعلم احد ما وراءها وهی نهاية مراتب الجنّة تأوی الیها ارواح الشّهداء فهی الزوج الاعظم الذی لاتعین وراءها ولا مرتبة ولا شیء فوقها الا الهویة المحضه» تفسیر القرآن الکریم منسوب الی محیی الدّین ابن عربی، ج ۲، ص ۵۵۶، قاهره مصر، ۱۹۷۸م.
۷۹. بنگرید به ماوردی: تفسیر النکت و العیون، ج ۵ راجعه و علق علیه السید عبدالمقصود بن عبدالرحیم، ص ۳۹۵، مؤسسه الکتب الثقافیة، ۲۰۰۷م. عارفان گویند حتی این مقام غایت علم جبرئیل نیز هست: «سدرة المنتهی را منتهای مدارج و غایت معارج جبرئیل امین است.» کمال الدّین حسین خوارزمی: ینبوع الاسرار، ص ۱۳۳، به اهتمام مهدی درخشان، نشر دانشگاه، ۱۳۵۸ش
۸۰. روزبهان گوید: مقام سدرة المنتهی نزد محمّد نظیر شجرة ناطق نزد موسی است: «بان الحقّ من شجرة سدرة المنتهی كما بان من شجرة العتاب لموسی، لیعرفه حبیبیه علی الصلوة و السلام بکمال المعرفة اذا لیس بعارف من لم یعرف حبیبیه فی لباس مختلفة.»

- روزبھان بقلی: عرائس البیان فی حقائق القرآن، ج ۳، ص ۳۶۰، تحقیق الشیخ احمد فرید المزیدی، دارالکتب العربیة بیروت لبنان، الطبعة الاولى، ۲۰۰۸م
۸۱. دکتر لويس صليبا: المعراج فی الوجدان الشعبي دار و مكتبة بيبليون جبل لبنان ، ۲۰۰۸م، ص ۲۴۱-۲۳۹
۸۲. سيد حيدر آملی می نویسد: «لذق رای الحق محمد مرة اخرى اى ولقد شاهده كما شاهده اولاً مرة اخرى بعينه البصرية وقلبه الحقيقي عند سدرة المنتهى اى عند شجرة الوجود المشار اليها فى القاعدة الاولى بقوله هل ادلك على شجرة الخلد وملك لايبلى المعبر عنها بعالم الكثرة والتفصيل لان مشاهدة عالم الكثرة بعد مشاهدة عالم الوحدة هى نهاية اقدام السالكين ومنتهى مراتب العارفين ولهذا قال تعالى عندها الجنة الماوى اى عند مشاهدة هذه الشجرة تكون جنة الماوى التى هى ماوى كل واحد من العارفين و الكاملين» سيد حيدر آملی: جامع الاسرار و منبع الانوار به اهتمام هانرى كربين و عثمان اسماعيل يحيى، نشر علمى فرهنگى، ج ۲، ۱۳۶۸ش، ص ۲۹۵
۸۳. حضرت بهاء الله: آثار قلم اعلى، ج ۶، مؤسسه ملى مطبوعات امرى، ۱۳۴ب، ص ۳۰
۸۴. عبد الحميد اشراق خاوری: مائدة آسمانى، ج ۷، ص ۲۲-۲۱، مؤسسه ملى مطبوعات امرى، ۱۲۷ب
۸۵. شيخ احمد در شرح الزيارة، ج ۱، ص ۷۴ به اين مطلب اشاره لطيفى دارد.
۸۶. فاضل مازندرانی: امر و خلق، ج ۲ (به همراه ج ۱) لجنه نشر آثار امرى، ۱۱۰ب، ص ۶۳۵